

رسالت حواریون

عیسی مسیح، آن چنانکه اناجیل گفتند و دیدیم، یا مردی بود مانند سایر مردان، گمنام و بی‌نشان، و یا تبعه‌ای از رم که از دستمزدهای خود زندگی میکرد و سرگردانی آخرین روزها او را بسان معلمی بی‌خانمان می‌شناسانید، و یا یک یهودی اصلاح‌طلبی که گفته‌هایش بر اساس فرهنگ یونانی تعبیر شده و سوء تفاهم ایجاد کرده و سرانجام بخواش شیوخ یهود او را به چلیپا کشیدند، و یا مردی بود که مانند سایر بزرگان ظهور کرد و در راه اعتقاد و ایمان خود جان باخت و با وجود تمام شخصیت حیرت‌آوری که داشت یکی از خود ما انسانها بود، و یا پیامبری بود همچون سایر پیامبران، و یا اصلاً وجودی زائیده آرمانها و آرزوهای بشری بود، نه شخصیتی واقعی و تاریخی.

بهر صورت، یک چنین شخصیتی و یک چنان زندگی ساده‌ای، نمیتوانست این چنین جالوه و شکوهی روحانی ببار آورد که موجب ایمان شگفت‌آور عیسویان اولیه گردد. پس چه شد که این چنین باو دل باختند و با همه آزارها و شکنجه‌ها پایدار و وفادار باقی ماندند و این چنین گسترش یافتند؟ هسته اصلی و علت اساسی این ایمان را مسیحیت در همان قیام از میان مردگان می‌جوید. در نظر ایشان،

این قیام نشان میداد که او مرگرا مقهور ساخته و بر آن پیروز شده است. کاری که در زندگی خود بارها بانجام رسانده بود، پس از مرگ هم باز ارائه کرد. البته چنین وجودی مرگرا در سرپنجه قدرت خود خواهد داشت و حساب مردگان را خواهد رسید. این بود که معتقد شدند بزرگترین پیامبری است که خدا فرستاده و بحق شایسته وفاداری است و یا این پسر خدا بود که از آسمان زمین فرود آمد، تا فدیۀ گناه نخستین باشد. وظیفۀ خود را بانجام رساند و پس از چلیپاشدن به آسمانها بازگشت و در کنار راست پدر جای گرفت.

اعتقاد بقیام مسیح از میان مردگان، اعتقاد دیگری نیز بدنبال داشت و آن بازگشت مجدد او بود. او بزودی باتمام جلال بنطیکاست^۱ خود سوار بر ابرها، باز خواهد گشت و چنانکه از پیش درباره پسر انسان موعود گفته شده، در روز واپسین در محضر عظیم الهی درباره همه مردم داوری خواهد کرد. مسیح در چهل روزی که گاهی در اورشلیم و زمانی در جلیل بر حواریون ظاهر می شد و درباره امور ملکوت خدا سخن می گفت^۲ به ایشان گفته بود که از اورشلیم جدا نشوند تا بروح القدس تعمید یابند^۳. این امید در دل و جان شاگردان مسیح نشسته بود. از پیش نیز فرود آمدن روح القدس و اعطای

۱- بیونانی Pente Kostès فرانسه Pentecôte انگلیسی Pentecost عبری شابوعوت و عربی عید الخمین گویند. پنجاه روز بعد از عید فصح (خرداد ماه) یهود بمناسبت نزول ده فرمان از طورسینا، این روز را جشن میگرفت (سفر خروج ۱۹: ۱-۱۶ و ۲۳: ۲۴ و ۲۳ و ۲ و تواریخ یام ۸: ۱۲، ۱۳ و ۱ پادشاهان ۹: ۲۵) و در همین روز بود که روح بر حواریون فرود آمد و یا گفته اند که جشن گلها Floralia (متعلق به فلورا Flora ربه النوع گلها و بهار) بوده که به عید خمین تبدیل گردیده است و ظاهراً همان «پنجاهه» است که در شعر خاقانی نیز آمده است (مینورسکی، رساله خاقانی و آندرو- نیکوس کومنه نوس: ۶۰) بیرونی: الاثر الباقیه - کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم بتصحیح جلال همائی: ۲۵۰ چاپ ۱۳۱۸ تهران.

۲- اعمال ۱: ۳.

۳- ایضا ۱: ۵.

نبوت به رسولان در تورات آمده بود. اشعیا (۱۵:۳۲) و حزقیال (۲۹:۲۹) و یوئیل (۲۸:۲) از ریزش روح از اعلی‌علیین بر افراد انسانها و جایگزین شدن روح خدا در درون انسانها^۴ سخن گفته بودند.

در این هنگام، تعداد برادران مسیحی به یکصد و بیست نفر رسیده بود.^۵ مریم و برادران، پیش از این جزء شاگردان بحساب نمی‌آمدند، اما بعد از قیام بود که مسیح بر یعقوب برادر ارشد ایشان ظاهر شد^۶ و شاید از آن پس بوده است که ایمان آورده‌اند. نخستین کار شاگردان، تعیین جانشینی برای یهودای اسخریوطی شد که خود را کشته بود. در میان این گروه جز یازده تن حواری دوتن دیگر بودند که عیسی را از لحظه تعمید تا قیام همراهی کرده بودند. یکی از این دوتن (متیاس) بقید قرعه انتخاب شد و باز تعداد حواریون به ۱۲ نفر رسید.^۷

همان روزها عید «پنطیکاست»^۱ در پیش بود و مردم خود را برای جشن آماده می‌ساختند. یکصد و بیست تن از شاگردان مسیح و مریم مادر عیسی و برادرانش روانه اورشلیم شدند. در این روز بیکدل و دریکجا جمع بودند که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن‌خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت و زبانه‌هایی همچون زبانه‌های آتش برایشان نمودار شد و بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. همه از روح القدس پرگشته و هر یک بزبانی که روح بدیشان قدرت بخشیده بود سخن گفتن آغاز کردند.^۸ هر یک به توانائی روح نیرو یافته و زبانی تازه فرا گرفته بود.

نزد این مسیحیان، قیام مسیح اثبات حقایق او بود و اما نزول روح القدس بر حواریون در این عید، نشانه آن گشت که همان نیروی ناپیدائی که عیسی را برانگیخته، برایشان نیز مستولی شده است. از اینجا بود که ناگهان با دایری بی‌سابقه‌ای، در همانجا که چند هفته پیش عیسی را بصلیب کشیده بودند، اینان به

۵- اعمال ۱: ۱۵.

۴- حزقیال ۲۶: ۲۷.

۷- اعمال ۱: ۲۱-۲۶.

۶- اول قرنتیان ۱۵: ۷.

۸- ایضا ۲: ۱-۵.

وعظ و تبلیغ دست زدند و مردم بسیاری بایشان گرویدند. زعمای یهود، پطرس و یوحنا را که در میان حواریون تلاش بیشتری داشتند توقیف کردند و دستور دادند که از سخن گفتن بنام عیسی مسیح دست بدارند. اما این سفارشها اثری نکرد و این توقیفها و محاکمه‌ها چندبار تکرار شد. بالاخره به اندرز یکی از فریسیان، نرمش و مسالمت بخرج داده و بهمین اکتفا کردند که حواریون را تازیانه‌ای بزنند و مرخص کنند.

عیسی از میان شاگردان خود، دو برابر ۱۲ سبط اسرائیل، طبقات رسولان ۱۲ حواری برگزید تا مردم را وعظ و تبلیغ کنند^۹ گرچه بعضی لغزشهایی داشتند و انتظار سلطنت دنیائی عیسی را میبردند و حتی عیسی ایشانرا از گناه و بخل و حسد و تکبر بر حذر میداشت، ولی بطور کلی بایشان وعده داوری در اسباط ۱۲ گانه هم داده بود^{۱۰}. پس از قیام، ایشان مامور تبلیغ کلام وی شدند و بدینجهت «رسول» خوانده شدند^{۱۱} ولی همیشه کلمه رسول تنها به حواریون اطلاق نمیشد بلکه گاهی بطور عموم، منظور مبشر سیاری بود که مستقیماً از کلیسا فرستاده شده بود^{۱۲}. تبلیغ کلام عیسی تنها در انحصار این دسته نبود و طبقات دیگری نیز در این کار مشارکت داشتند.

کلیسا خود را وظیفه دار میدانست که انجیل را بروی همه زمین برساند و همه مردم ابلاغ کند و پولس این وظیفه را از همان روزهای اول تعهد کرد. پولس به مقدسان افسس نوشت که عیسی «بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیاء و بعضی مبشران و بعضی شبانان و معلمان را، برای تکمیل مقدسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح»^{۱۳} بدین ترتیب می بینیم که از همان روزهای

۹- مرقس ۳: ۱۴ .

۱۰- متی ۱۹: ۲۷-۳۰ مرقس ۱۰: ۲۸-۳۱ لوقا ۱۸: ۲۸-۳۰، ۲۲: ۲۴-۲۹ . . .

۱۱- متی ۱۰: ۲، اعمال ۱: ۲۶ مکاشفه ۲۱: ۱۴ .

۱۲- افسسیان ۴: ۱۲، ۱۱

۱۳- اعمال ۱۴: ۱ غلاطیان ۱: ۲۹، ۱

نخست برای تبلیغ و تبشیر طبقاتی تعیین شد بترتیب رسولان، انبیاء، مبشران، شبانان و معلمان. بعد، باز پولس درنامه‌ای هم که به مقدسان کلیسای قرنتس می‌نویسد این طبقات را از قول خدا (عیسی) به سه دسته می‌رساند: رسولان - انبیاء - معلمان^{۱۴}.

رسولان را دیدیم، حال منظور از طبقات دیگر را می‌بینیم:

انبیاء نیز خادمان کلیسا بودند که مانند رسولان منسوب به محل خاصی نبودند. رسولان مردم را به مسیحیت می‌خواندند و وقتی مردم مسیحی میشدند، انبیاء ایشانرا تعلیم میدادند، مؤمنان را تسلی می‌بخشیدند و گناهکاران را توبه میدادند. همانطور که انبیای تابع موسی، مردم را بشریعت موسی تبلیغ میکردند، این دسته از انبیاء نیز مردم را به اطاعت عیسی می‌خواندند. تعداد ایشان در صدر مسیحیت بشدت رو به فزونی گذاشته بود و برای اینکه از لغزش ایشان پیشگیری شود باید سخن یکدیگر را تمیز بدهند^{۱۵} یعنی بررسی و داوری کنند.

دسته دیگر مبشران بودند. اینان خادمان سیار کلیسا بودند که با قدرت و احاطه کمتری انجیل را موعظه میکردند. ولی در میان ایشان گاهی برجستگی همچون فیلیپس و تیموتاؤس یافت میشدند که هم مبشر و هم رسول خوانده شده‌اند.

بالاخره معلمان، که کارشان تعلیم مرتب‌تری بود و امروز کشیشان جانشین ایشانند. گاهی از این انبیاء و معلمان تنی چند انتخاب شده و بفرمان روح القدس وظایفی را انجام میدادند^{۱۶}.

بنا بفرمان عیسی و با نزول روح القدس بر حواریون، اینان

تشریع	نیز جنبه رسالت یافته و در تشریع مسیحی صاحب سهمی
در مسیحیت	بزرگ شدند. اصولاً تشریع در مسیحیت ۳ دوره اساسی را
	در ۵ مرحله گذرانده است که بزمان مسیح و حواریون و

کلیسا می‌رسد :

۱- در مرحله اول بزمان عیسی مسیح، تنها پیروی از یهوداست. در این مرحله عیسی برای لغو و فسخ یهودیت نیامده و چنانکه دیده‌ایم تنها برای تکمیل آنست که مبعوث شده‌است. بطور کلی مسیحیان، تورات (اسفار پنجگانه و کتب انبیاء) را قبول دارند و در برابر انجیل که به عهد جدید می‌شناسند بآن عهد قدیم می‌گویند. در این مرحله می‌بینیم که عیسی به تشریع توجهی ندارد و مسیحیان علل این عدم اهتمام عیسی را به تشریع چنین توجیه می‌کنند :

- الف - او برای شریعت روح زنده کننده‌ای می‌خواست، نه حرف مرده‌ای .
- ب - او در پی شریعتی برتر از زمان و مکان بود .
- ج - او آزادی انسان را تا آن حد محترم می‌داشت که نمی‌خواست در آن مرحله بحرام و حلال و جزای اعمال کشانده شود .

۲- مواعظ مسیح

در این مرحله مواعظ‌های مسیح مطرح می‌شود که بهترین نمونه آن، مواعظه جبل است :

«خوشا بحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان ایشان است . خوشا بحال ماتمیان ، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. خوشا بحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد، خوشا بحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد. خوشا بحال رحم‌کنندگان، زیرا برای ایشان رحم کرده خواهند شد. خوشا بحال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدایان خواهند شد. خوشا بحال صلح‌کنندگان ، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشا بحال زحمت‌کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان ازان ایشان است» (۱۷...)

مسیحیان شریعت قدیم (یهود) و جدید (مسیحیت) را بدین طریق تطبیق می‌دهند :

وجوه تشابه:

الف - هر دو شریعت از خدا صادر شده است .

ب - هر دو شریعت حفظ ده فرمان موسی را واجب می‌شمارند. چنانکه عیسی نیز آنرا تأکید فرموده است^{۱۸} .

ج - هر دو شریعت محبت خدا را در راس و صایا قبول دارند .

وجوه خلاف: جز در طلاق که مسیحیت رویه قاطعی در پیش گرفت، در موارد زیر ادعای تشریع جدید میکنند. اما در واقع معارضه‌ای با شریعت موسی نیست، بلکه بیشتر تسامح و تسهیل است:

الف - شریعت موسی قتل را نهی کرد^{۱۹} و عیسی حتی تفکر در آن باره را محکوم می‌ساخت و خشم بی‌سبب را مستوجب حکم می‌شناخت^{۲۰} .

ب - شریعت موسی در حکم هفتم از ده فرمان، زنا را نهی کرده است و مجازاتش مرگ خواهد بود^{۲۱} اما عیسی می‌گفت:

«شنیده‌اید که به اولین گفته شده است زنا مکن. اما من بشما می‌گویم هر کس بزنی نظر شهوت اندازد، هماندم در دل خود با او زنا کرده است»^{۲۲} .

ج - شریعت موسی طلاق را مباح و عیسی لغو کرد .

د - عهد شکنی و سوگند بخدا در نزد یهود نهی شده بود و عیسی می‌گفت: هرگز قسم نخورید، نه با آسمان که عرش خداست و نه بزمین که پای انداز اوست، نه به اورشلیم و نه به سر خود!...^{۲۳}

ه - در شریعت موسی از انتقام باید چشم پوشید و تسلیم سنت شد . اما عیسی می‌گفت:

۱۸- متی ۱۹: ۱۸ و مرقس ۱۰: ۱۹ .

۱۹- پیدایش ۹: ۶ خروج ۲۱: ۱۴، اعداد ۳۵: ۱۶-۲۱، ۳۰-۳۲ .

۲۰- متی ۵: ۲۱ . ۲۱- لاویان ۲۰: ۱۰ تنبیه ۲۲: ۲۲ .

۲۲- متی ۵: ۲۷-۲۸ . ۲۳- ایضا ۵: ۳۳-۳۷ .

«شنیده‌اید که گفته شده است چشمی بچشمی و دندانی بدندانی. لیکن من بشما میگویم باشریر مقاومت نکنید. بلکه هر که به رخساره راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد باتو دعوی کند و قبای ترا بگیرد عباى خود را نیز باو واگذار»^{۲۴}.

و - شریعت موسی محبت دوستان و دشمنی دشمنان را تأکید میکرد اما عیسی محبت دشمنان را هم بر دوستان می‌افزود^{۲۵}.

ز - برای نجات انسانی شریعت موسی تنها عدل را واجب می‌شمرد اما مسیح محبت را هم بآن می‌افزود^{۲۶}.
خوب واضح است که چنین مواردی را تشریع نمیتوانیم بدانیم بلکه بیشتر توسع و تساهلی است و تشویقی است در ترویج مبانی اخلاقی که در طول قرون موارد اجرایی عامی هم نیافته است.

۳- حواریون :

در این مرحله بدوره پس از مسیح، یعنی دوران حواریون و رسولان میرسیم. در این دوران پس از مدت کوتاهی بتدریج عیسویان از یهودیان جدائی گرفتند و کلیسا برای خود اصول تازه‌ای وضع کرد، مسیحیان بتدریج در این دوره محرمات و تکالیف را کم کرده و آنرا منحصر در زنا و خوردن حیوانات خفه شده و خون و ذبیحه بتها میدانستند. بنابراین شراب و گوشت خوک و ربارا گرچه در تورات حرام بود مباح میشماردند. در این دوره بود که پطرس با دیدن رؤیائی دعوت مسیحیت را از انحصار یهود خارج کرد و پایه جدائی بیشتر از یهود را تقویت نمود تا بعد پولس مجال یابد که قاطعیت بیشتری نشان دهد.

اما منشاء این حلال و حرام شمردها چه بود؟ این اجازه تشریع از طرف عیسی بحواریون داده شده بود. وقتی عیسی به شمعون، حواری بنام خود گفته بود :

۲۵- ایضا ۵: ۴۳-۴۴.

۲۴- ایضا ۵: ۳۸-۴۲.

۲۶- لوقا ۱۶: ۱۹-۲۰.

«توئی پطرس (بمعنی صخره) و برین صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت آسمان را بتو می سپارم و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود»^{۲۷}. اجازه گشودن و بستن بنظر کلیسا اجازه فتوا و حتی تعیین حلال و حرام است و بدین ترتیب مسیح تمام اختیارات حل و عقد امور و اجازه تشریع را به پطرس واگذار و در جای دیگر^{۲۸} این اختیارات همه آنها واگذار میشود. بهمین جهت می بینیم که مسیحیان اولیه، حواریون را بمنزله پیغمبران خدا دانسته و پیغام ایشانرا چون کلام الهی قبول میکردند. آنها معتقد به تحقق پیشگوئی ارمیا^{۲۹} و ظهور نجات دهنده بوده و به نبوت حواریون نیز اعتقاد داشتند. رسولان نیز کلام و نوشته های خود را الهام الهی دانسته و روح القدس را راهنمای خود شمرده و تعلیم خود را از طرف خدا میدانستند. چنانکه یازده تن همراهان در روز پنطیکاست پطرس را در امر نبوتی که از قول یوئیل نبی میگفت تأیید کردند^{۳۰} زیرا مسیح او را مأمور هدایت کلیسا فرموده بود^{۳۱}. شب پیش از صلیب نیز مسیح بایشان وعده کرده بود که روح القدس را می یابند و روح القدس پس از او خواهد آمد و همه چیز را تعلیم خواهد داد^{۳۲}. خود وی نیز ایشان را بر اخراج ارواح پلید و شفا دادن هر رنج و مرضی قوت بخشید^{۳۳}. او میگفت شما گوینده نیستید بلکه روح پدر، در شما گویاست^{۳۴}. هرگاه دوسه نفر بنام من جمع شوند من در میان ایشان هستم^{۳۵}. چنانکه پدر مرا فرستاد من نیز شما را میفرستم و گناہانی را که آمرزیدند برای ایشان آمرزیده شد^{۳۶}. قدرت اعجاز را او بایشان بخشید^{۳۷} و دستورات دیگری که

۲۷- متی ۱۶: ۱۸-۱۹.

۲۸- ایضا ۱۸: ۱۸.

۲۹- ارمیا ۲: ۲۸.

۳۰- اعمال ۱۴: ۲ بعد.

۳۱- یوحنا ۲۱: ۱۵-۱۹.

۳۲- یوحنا ۱۴: ۲۶ و ۱۶: ۱۳.

۳۳- متی ۱۰: ۱ لوقا ۹: ۱.

۳۴- متی ۱۰: ۲۰.

۳۵- متی ۱۸: ۲۰-۲۱، لوقا ۲۲: ۳۷-۴۲.

۳۶- یوحنا ۲۰: ۲۱-۲۳.

۳۷- متی ۱۰: ۱، لوقا ۹: ۱-۲ و ۱۰: ۲۰ و ۹: ۲۰، یوحنا ۱۴: ۱۲ مرقس ۶: ۷. حواریون

بایشان می‌دهد.^{۳۸}

این است که در رساله‌ها همان لحنی را می‌یابیم که در کتب انبیای یهود دیدیم. اینان نیز بکشف عیسی مسیح از جانب خدا سخن می‌گویند. بدنبال یکچنین درکی بود که ۱۲ حواری و پس از ایشان هفتاد تابعی برای بشارت رسالت مسیح منتشر شدند.^{۳۹}

۴- پولس و تشریع:

پولس نیز گرچه مسیح را ندید اما بعد از قیامتش روح وی را دریافت کرد^{۴۰} و از حواریون هم تنها پطرس و یعقوب را دید^{۴۱} ولی با وجود این جزء حواریون بحساب آمده و تصادفاً در تشریع مسیحیت اثری بزرگتر از همه دارد. بهر صورت کلام او را نیز قبول داشتند و کلیساها آنرا می‌پذیرفتند. او خود بکلیسائی مینویسد: «... و از اینجهت مانیز دائماً خدا را شکر میکنیم که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید آنرا (چون) کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه فی الحقیقه

→

نیز معجزه‌های بسیاری داشتند. معجزه‌ای که از مسیح گرفته بودند (متی ۱۰: ۱، لوقا ۹: ۲۰، یوحنا ۱۴: ۱۲) در روز پتلیکاست معجزه تکلم بزبانهای مختلف جمعیت زیادی گرد آورد (اعمال: باب ۲) فیلیپس با معجزاتی مردم سامره را برای قبول پیغام خود هدایت کرد (اعمال ۸: ۶ و ۷) پولس باروئیای جلال مسیح ایمان آورد. در نتیجه زنده شدن «طابیتا» بسیاری ایمان آوردند (اعمال ۹: ۴۲) دیدن فرشته موجب شد که کرنیلیوس در فرستادن عقب پطرس هدایت شود (اعمال: باب ۱۰). بخشش زبانها بکلیسا تعلق گرفت تا برای بی‌ایمانان علامتی باشد (۱ قرن: ۱۴: ۲۲) انبیاء آینده را پیش‌بینی میکردند. شریانی که با انجیل مخالفت میکردند تنبیه میشدند (اعمال ۱۳: ۱۱، ۱۲) و مبشران از مرگ فوری نجات می‌یافتند (اعمال ۲۸: ۶).

۳۸- متی ۵: ۱۳-۱۶ و ۱۰: ۸-۴۱ مرقس ۶: ۷-۱۲ و ۸: ۳۴، لوقا ۹: ۱-۶، ۲۳.

۳۹- اعمال ۲: ۱۶-۱۹، ۴۳ و ۳: ۱-۱۶، ۴۰- غلاطیان ۱: ۱۱-۱۶.

۴۱- غلاطیان ۱: ۱۸، ۱۹.

است، کلام خدا که در شما که ایمان دار هستید عمل میکند»^{۴۲} درباره او بعد سخن بتفصیل داریم، اما مهمترین مسأله او «ختنه» بود. یهودیان ختنه را نشانه عهدی میدانستند که خداوند در میان ابراهیم و ذریه او نهاده^{۴۳} و این سنت در ایام موسی تجدید شده است^{۴۴}. اما او فریاد بر میداشت که «فایده ختنه چیست؟»^{۴۵} زیرا که در عیسی مسیح نه ختنه چیزی است و نه نامختونی^{۴۶}.

بهر صورت چنانکه باز می بینیم او با یهود سخت درگیر شد و در دین عیسی اثری بزرگتر از همه بجای گذاشت.

۵- کلیسا و تشریع

دیدیم که عیسی مسیح اجازه فتواریا به پطرس داد^{۴۷} و در جای دیگر این اختیار شمول بیشتری یافت^{۴۸} و استنباط کلیسا این شد که در این باره اختیار بکلیسای عام داده شده است. زیرا میدانیم پطرس خلیفه و جانشین عیسی مسیح نیست چنانکه ریاست کلیسا به یعقوب میرسد^{۴۹} و پطرس تنها قائد و سخنگوی کلیساست. از مفهوم عبارات انجیل متی (۱۸: ۱۵-۲۰) نیز استنباط میکنند که اقتدار تنها به رسولان واگذار نشده بلکه بعموم مؤمنان تفویض گردیده است. این است که مجمع ۱۸۶۹ رم عصمت پاپ را مقرر داشت و حق تشریع بر ریاست کلیسا رسید. مسیحیان عصمت کلیسارا به عیسی نسبت میدهند و از این جهت پاپ را نایب عیسی میدانند و تمام اقتدارات و حدود دستورها و حق تعیین معتقدات و احکام را از اختیارات پاپ میدانند. نمونه ای از این احکام مهم، تبرئه یهود از خون عیسی و یا دخول مریم در آسمانهاست که بهمین سالهای اخیر پذیرفته شد.

۴۳- پیدایش ۱۷: ۹-۱۲.

۴۵- رم ۱: ۲.

۴۷- اعمال: باب ۱۵.

۴۲- اول تسالونیکیان ۲: ۱۳.

۴۴- لایوان ۱۲: ۳.

۴۶- غلاطیان ۶: ۱۵.

دیدیم که اناجیل در زمان عیسی مسیح نوشته نشده و تاریخ تدوین آنها بدو نسل بعد از او میرسد. ولی مواضع اتفاق در وحی مسیحی آنها فراوان دیده میشود و همین امر بخوبی نشان میدهد که

دعوت در اصل یکی بوده و احیاناً از یک وحی صادر گردیده است. چیزی که این نکته را تأیید میکند بخصوص نظریه خداپرستی است که در هیچیک از ادیان آن موقع شباهتی برای آن نمی یابیم. ادیان آن موقع بیشتر شعائر پنهانی و مراسم تقلیدی بسیاری داشتند که درهم اثر گذارده بودند. رابطه خدا و انسان شبیه رابطه حاکم و محکوم و یا علت و معلول بود. اما نظریه مسیح با نظریات دیگر کاملاً تفاوت دارد. در دعوت مسیح صحبت از علاقه روح و مصدر آن، و زندگی و سرچشمه اش است و این چنین نظریه ای پیش از آن در ادیان بیسابقه بود، شعائر و مراسم فراوانی است که در مسیحیت و ادیان دیگر مشترک است و چه بسا که قبول این شعائر و مراسم از طرف آباء اولیه کلیسا موجب تجلیل بیشتر و ترویج زیادتر مسیحیت گردیده باشد. خیلی از مراسم و شعائر یهودیت را مسیحیت پذیرفت اما روح عرفانی که در اناجیل هست بهیچوجه قابل تطبیق با یهودیت نیست. جملاتی مانند برگرداندن نیمه دیگر صورت را پس از سیلی خوردن، غم فردا را نخوردن، ذخیره نکردن گنجینه در زمین، فراموش کردن آباء و اموال، هر کس چلیپای خود را خود باید بدوش بگیرد... اینها همه ب فکر نژاد یهود بیگانه است. البته بسیاری از شباهتها میان ادیان وجود دارد ولی جوهره اصلی هر دینی اختصاص بخود آن دارد. آنچه مهم است اینست که روح مسیحیت در ادراک خدا، جوهری دارد که در ادیان پیش از آن نیست و شاید همین جوهر دلیل پیروزی و درخششی باشد که پیش از آن سابقه نداشت.

الهام الهی تورات ماورای پرسش است^{۴۸} و شریعت الهی گاهی از طرف

فرشتگان ابلاغ میشد و زمانی از سوی خود یهوه^{۴۹}، شریعت تنها با احکام جسمی مبعوث نشود بلکه بقوت حیات غیر فانی^{۵۰} و از آنجا که شریعت هیچ چیز را کامل نمیگرداند^{۵۱}، بعلت ضعف و کمی فایده ممکن است فسخ شود^{۵۲}. قربانیها هرگز نمیتواند موجب تقرب جویندگان بکمال شود^{۵۳}...

این بود نظر انجیل درباره شریعت و مصدر آن - بنابراین گفته میشود تمامی کتب از الهام خداست^{۵۴} در این معنی، حلول روح القدس است در نویسنده که حقایق معنوی و روحانی و یا حوادث آتی را افاده نماید.

وحی مسیحی در زمانهای مختلف و بر افراد گوناگونی نازل شده و مردم زیادی با روشها، زبانها و منشهای مختلفی مکلف به تبلیغ وحی شده اند. در نظر مسیحیان، نویسنده ای که با وحی شده، در زیر هدایت روح القدس قرار گرفته است. البته او آثار پیش از خود را دیده و در نوشتن اسلوب خاص خود را بکار برده و روش عقلانی مخصوص بخود دارد اما مفاهیم و معانی از سرچشمه وحی است. یعنی وحی، املائی و کلمه بکلمه نیست بلکه معانی در ذهن و نفس می نشیند و بیاری خدا، برای آن معانی، قالب کلام مناسب برگزیده میشود. از اینجاست که بحث مفسر مسیحی دامنه وسیع می یابد تا معانی مقصود خداوند را، در وحی واقعاً مشخص گرداند. اما تمام این معانی درباره مسیح و پسر خداست که متجسد شده است.

وحی مسیحی شامل هر دو کتاب عهد قدیم و جدید میشود. عهد قدیم مخصوص قومی است که موقتاً برگزیده شده است تا بوساطت آن، امور لازم برای تجسد پسر خدا آماده شود، عهد جدید با این تجسد آغاز میشود و در آن، همه انسانها به ملکوت آسمانی خوانده میشوند. عهد جدید، قدیم را نسخ نمی کند، بلکه تکمیل

۴۹- عبرانیان ۲:۲ مطابق غلاطیان ۳: ۱۹ و اعمال ۷: ۳۵ و تثنیه ۳۳: ۲.

۵۰- ایضا ۷: ۱۹.

۵۰- عبرانیان ۷: ۱۶.

۵۳- ایضا ۱۰: ۱.

۵۲- ایضا ۷: ۱۸.

۵۴- ۲ تیموتاؤس ۳: ۱۶.

میکند. از این جاست که نویسندگان مسیحی، عهد قدیم را در برابر عهد جدید، رمزی از حقیقت و یا اشاره‌ای به اصل میدانند. و باز از همین جاست که عهدین ظاهری و باطنی می‌یابد، حقیقتی و مجازی دارد، تمثیلی و استعاره‌ای دارد و هر کلمه‌ای سیری و روحی دارد.

واقع این است که وحی مسیحی مفهوم خاصی دارد که درکش برای ما مسلمانها مشکل است. وحی مسیحی میان عنصر بشری و الهی جمع میشود. یعنی ملهمات الهی لباس لغت بشری میپوشد تا مفهومش بمردم ابلاغ شود. کلمه اعلام شده نوشته شده در انجیل، رمز «کلمه الهی» است. از اینجاست که مسیحیان معتقدند: وحی روح القدس، بهیچوجه استخدام وسایل بشری ممکن را بر وحی شدگان حرام نمی‌سازد و بنابراین مسؤولیت اجتهادی نویسنده از بین نمی‌رود.

* * *

چنانکه در تشریع اشاره شد «پس از مسیح بود که این کیش شکلی اصلی بخود گرفت و وارد دوران تازه‌ای شد. در این میان آنکه بیش از همه تأثیر داشت پولس بود. او بود که خود را رسول میدانست و شارع شد و بهمین جهت باو وعقایدش جداگانه اشاره‌ای می‌شود.

شائول و یا سؤل (بمعنی کوچک) که هرگز مسیح را ندیده

پولس بود و از میان حواریون مسیح نیز تنها دوتن پطرس و یعقوب

را ملاقات کرد، دومین مؤسس مسیحیت و بنیانگذار خدا

شناسی کیش مسیح شناخته شده است. این اوست که مبادی مسیحیت و اصول لاهوت و اساس اعتقادات مذهبی مسیحیت را پی‌ریزی کرد و خود را تاحد پطرس، جانشین طبیعی عیسی بالا برد و باو بر قابت برخاست. در حدود سال دهم میلادی از پدری فریسی و همشهری رم در شهر طرسوس Tarsus بدنیآ آمد. او یهودی بود دارای حقوق رومی، مدرسه رفته، حکمت خوانده، از دقایق شریعت اجداد

یهودی خود آگاه و درباره خدا سخت متعصب^{۵۵}. و در این تعصب بعدی پابرجا بود که حتی در شکنجه پیروان کلیسا شرکت داشت و شهر بشهر سر در پی مسیحیان گذاشته بود^{۵۶}. ولی ناگهان برای او مکاشفه ای دست داد: در نزدیکی دمشق که او سر بدنبال مسیحیان گذاشته بود ناگاه نوری از آسمان تابید و آوازی شنید. این عیسی بود که با او میگفت: «چرا بر من جفا میکنی؟»^{۵۷} پس از این مکاشفه که بخود آمد ناپینا بود و مدت سه روز در ناپینائی در دمشق بسر برد. این سر آغاز تحولی بزرگ بود. از آن پس پولس یکباره دست از یهودیت کشید و به عیسی گروید. و بدین ترتیب بنیان مذهبی بزرگ نهاده شد. او مسیحیت را از کج آموخت؟ خود پاسخ میدهد: «... من آنرا از انسان نیافتم و نیامو ختم مگر بکشف عیسی مسیح... اما خدا بفیض خود مرا خواند. رضا بدین داد که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امتهای بدو بشارت دهم...»^{۵۸} خداوند کلام خود را ظاهر کرد بموعظه ای، که بر حسب حکم نجات دهنده خدای ما، بمن سپرده شد^{۵۹}. ... بر حسب انجیل، جلال خدای متبارک که بمن سپرده شده است...»^{۶۰}.

پس فیض الهی شامل او گشت و پسر در او آشکار شد تا در میان امتهای بدو بشارت دهد. او هم بی درنگ در کنائس به عیسی موعظه مینمود که او پسر خداست^{۶۱}. نخستین بار، پس از ایمان پولس، این عقیده پیش می آید و نقطه تحول مسیحیت میشود و خلاف این اعتقادات موجب انحراف از ایمان شمرده میشود^{۶۲}.

از این پس، پولس سفرها کرد، مباحثه ها داشت و در شهرهای مختلف کلیساها ساخت و کار کلیساها رونقی گرفت^{۶۳}. طبیعی است که این کار بی تحمل شکنجه

۵۶- ایضا ۵۸: ۷ و ۸: ۳ و ۹: ۱-۲۰.

۵۵- اعمال ۲۲: ۴.

۵۷- حدود سال ۳۱ - اعمال ۹: ۳-۲۰ و ۱ قرن نیا ۱۵: ۸.

۵۹- تیطس ۳: ۱.

۵۸- غلاطیان ۱: ۱۲-۱۴.

۶۱- اعمال ۹: ۲۰.

۶۰- ۱ تیموتاؤس ۱: ۱۱.

۶۳- اعمال ۹: ۳۱.

۶۲- ۱ تیموتاؤس ۶: ۲۱.

و رنج پیش نمیرفت. خود او شرح این ستمها و رنجهارا خوب داده است:

«... در محنتها افزونتر، در تازیانه‌ها زیاده‌تر، در زندانها بیشتر، در مرگها مکرر. از یهودیان پنج مرتبه از چهل یکم، تازیانه خوردم. سه مرتبه مرا چوب زدند. یک‌دفعه سنگسار شدم. سه‌گرت شکسته گشتی‌شدم شبانه‌روزی در دریا بسر بردم. در سفرها بارها در خطرهای نهرها، در خطرهای دزدان، در خطرهای از قوم خود، در خطرهای از امتهای در خطرهای در شهر، در خطرهای در بیابان، در خطرهای در دریا، در خطرهای در میان برادران کذب، در محنت و مشقت، در بیخوابیها، بارها در گرسنگی و تشنگی در روزها، بارها در سرما و گرمایی... در دمشق، والی شهر، دمشقیانرا برای گرفتن من محافظت مینمود و مرا از دریچه‌ای در زنبیلی از بارة قلعه پائین کردند و از دستهای وی رستم.»^{۶۴}

او چنانکه دیدیم و می‌بینیم، در خیالی از موارد با عیسویان برخورد عقاید هم‌زمان خود هم‌عقیده نبود. او معتقد بود که حقیقت مسیح در باطن مرد مؤمن تجلی کرده و او را به‌رستگاری رهبری میکند. پس ضرورتی نیست که همیشه بدستورهای رسمی و قوانین شریعت مراجعه کرد و حلال و حرام را از آنجا شناخت. مرگ عیسی به‌عصر شریعت پایان داده و همه در وجود عیسی یکی هستند.^{۶۵} پس باید از قید شریعت موسی آزاد شد. مراسم عبادت یهود طریق خلاص نیست^{۶۶} پس دیگر ختنه وجود ندارد. در طعام و شراب رعایت حلال و حرام یهود ضروری نیست و افراد را نباید به پاک و ناپاک تقسیم کرد، حکم به‌نجاست بعضی از اشیاء از خرافات یهودی و احکام مردم منحرف است و یا تقلید از آنهاست^{۶۷} و سرانجام هم در مباحثه‌ای که در کلیسای اورشایم پیش‌آمد او پیروز شد و کلیسا قبول کرد که رعایت شرایع و قوانین یهودی برای عیسویان واجب نیست^{۶۸}. او سخت بایهود درگیر شد. وقتی عازم

۶۴- غلاطیان ۲: ۲۴.

۶۵- ۲ قرن‌های ۱۱: ۲۳-۳۳.

۶۶- عبرانیان ۱۰: ۱-۵، ۱۰-۱۴، ۱۹-۲۷.

۶۷- کولسیان ۱۲: ۱۶، ۲۱، ۲۲، تیطس ۱: ۱۰-۱۴.

۶۸- غلاطیان ۳: ۱۰-۱۲، روم ۲۱: ۲۳.

مقدونیه بود دوستی از خود در «افسوس» باقی گذاشت و او را از تعلیماتی که موجب ارتداد می‌گردد بر حذر داشت.^{۶۹} می‌گفت: تعلیم صحیح تمسک بکلام امین است. زیرا یاوه‌گویان و فریبندگان بسیار و متهم می‌باشند علی‌الخصوص آنانی که از اهل ختنه هستند که دهان ایشان را باید بست و از اهل ختنه چند تنی را نام می‌برد که برای ملکوت خدا با او هم‌پیمان شده‌اند.^{۷۰} جالب است او که اینهمه با یهودیان ستیز داشت وقتی در محاکمه فهمید عده‌ای از یهودیان فریسی و دسته دیگر از صدوقیان هستند و اینها در امر قیامت و ملائکه و ارواح با هم اختلاف نظر دارند فریاد برداشت که من فریسی هستم و برای امید و قیامت و مردگان از من بازپرسی میشود و همین گفته او موجب جدال میان یهود شد.^{۷۱}

درگیری او تنها بایهود نبود. با حواریون و عیسویانی که خیالی پیش از او به مسیح ایمان آورده بودند و بسیار هم تلاش داشتند هم عقیده نبود و بناچار برخورد عقاید پیش می‌آمد. اینست که می‌بینیم چون پطرس به انطاکیه رسید او را روبرو مخالفت کرد زیرا مستوجب ملامتش میدانست.^{۷۲} و می‌گفت بعضی از حسد و نزاع به مسیح موعظه میکنند، ولی بعضی هم از خوشنودی^{۷۳} با برنابا رفیق همراه خود بر سر انتخاب مرقس به همراهی نزاعی سخت برپا داشت.^{۷۴} شاید حواریون دیگر باندازه او وسعت فکر و اندیشه نداشتند که مسیحیت را شامل همه مردم بدانند و همه انسانهارا سزاوارنجات بشناسند و به همین دلیل است که «آسیا از او روی برمیگرداند»^{۷۵} و مسیحیت او در غرب و میان بت پرستان رومی رواج می‌یابد.

صورتی از کسانی که پولس را ترک کرده‌اند در نامه‌های او می‌یابیم^{۷۶} حتی از برنابا

۶۹- ۱ تیموتاؤس ۱: ۳-۷ و ۲: ۱۴-۱۵، ۳-۵، ۲۰-۲۱.

۷۰- کولسیان ۴: ۱۰-۱۱- در مورد رابطه پولس و یهود برومیان مراجعه کنید. ۲: ۹-۱۴، ۱۷-۲۴ و

۳: ۱، ۹، ۱۹-۲۹ و ۷: ۴-۸، ۱۴، ۲۲-۲۵ و ۸: ۲۱ و ۱۰: ۱۲.

۷۲- غلاطیان ۲: ۱۱.

۷۱- اعمال ۲۳: ۶-۸.

۷۴- اعمال ۱۵: ۳۹.

۷۳- فیلیپیان ۱: ۱۵.

۷۶- ابضا ۴: ۹-۱۶.

۷۵- ۲ تیموتاؤس ۱: ۱۵.

شکایت دارد که درنفاق یهودیان شرکت جسته است.^{۷۷}

اینها و نظایر دیگرش نشان دهنده برخورد های داخلی و خارجی است که او را سخت درگیر کرده بود. از طرف دیگر میدانیم که او در محیطی یهودی هلنی بارآمده بود. با حکمت یونان آشنائی دیرین داشت با آنتی ها بزبان یونانی سخن میگفت و با ادبیات یونان استناد می جست.^{۷۸} در آن زمان مذاهب سری و اسرار آمیز رواج زیادی داشت. زندگی جاوید و اتصال بشر ب روح خدایان، امید نهائی انسانهای آنروز بود و بر طبق مبانی عرفانی، عبادت روحانی میتوانست جسد فانی و فاسد را جنبه الهی و ازلی بدهد. پولس با این خمیرمایه های فکری دم خور و آشنا بود و این مایه های اصلی را او با مسیحیت تطبیق داد و بهمین امر موجب جدالهای تازه تری میشد. پولس در واقع افکار دینی موجود زمان را، چون یهودیت، میترائیسم، اورفئیسم و ادیان اسکندریه را پایه تفکرات قرارداد. از اینجا بود که آموخت عیسی نه تنها مسیح موعود بود بلکه فرزند خدا بود که خود را در راه نجات انسانها فدیهداد، همانطور که در ادیان ابتدائی برای نجات، قربانی بشری میدادند.^{۷۹} در آن هنگام تجلی ذات الهی در پیکر عیسی و مظهریت و محبت خداوند نسبت به بشر، برای مردم غیر یهودی بسیار مانوس مینمود. در یکجا مینویسند: «اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد... همچنین شمانیز خود را برای گناه مرده انگارید، اما برای خدا و مسیح عیسی زنده...»^{۸۰} بدین ترتیب با اتصال به عیسی حیات ابدی بدست خواهد آمد.

در مذاهب سری، کارهای زندگی توأم با عبادت و انجام مراسم مذهبی است و همین مراسم موجب رهائی و کسب فیض الهی شناخته شده است. در آئین پولس نیز عیسی مرکز اعمالی میشود که در آن غسل تعمید و مراسم آخرین شام، جای

۷۷- غلاطیان ۲: ۱۳ .

۷۸- اعمال ۱۷: ۲۸ و ۱ قرنتیان ۱۵: ۳۳ تیطس ۱: ۱۳. کسانی مانند سن ژروم معتقد بودند که

با سنکا فیلسوف رومی مکاتبه داشته است .

۷۹- Wels, : *A Short History of the World*, pp. 178 - 9 .

۸۰- روم ۶: ۴-۱۱ .

رسوم و قربانیهای مذاهب سَری را میگیرد. در آئین مذاهب سری و عرفانی قدیم، جنبه خدائی یافتن انسان فانی از راه بدست آوردن حکمت و نیل به ابدیت وجود دارد و همین مایه نجات است. همین اعتقاد در رساله پولس به «افسیان» نیز راه یافته است.

البته نه چنان است که همه اعتقادات تقلید و اقتباس باشد.

اعتقادات

اساس اعتقادی که پولس پایه گذاشت اینها بود:

- ۱- مسیحیت تنها دین یهودیان نیست، بلکه دینی جهانی است.
- ۲- ثالوث الهی و بدنبال آن الوهیت مسیح و روح القدس را او بنیان نهاد.
- ۳- عیسی پسر خداست و بزمین آمد تا گناه بشری را پاک کند.
- ۴- قیام عیسی از میان مردگان و صعود به آسمان و نشستن بر راست پدر و داوری نهائی.

گفتگوئی نیست که موضوع اولی نقطه تحول تاریخ مسیحیت است و تردیدی نیست که پولس گوینده پابرجای این سخن است^{۸۱}. او خود تأکید میکند: «بمن که کمتر از کمترین همه مقدسینم این فیض عطاشد که در میان امتهای بدولت بی قیاس مسیح بشارت دهم»^{۸۲}. آیه فکری اعتقاد به الوهیت عیسی نیز از اوست. مسیح نجات دهنده ای است که ملکوت الهی را بر زمین مستقر میسازد و پس از قیام، باردیگر رجعت خواهد کرد. پس عیسی، نجات بخش این جهان و آن جهانست. در اینجا می بینیم که اعتقاد یهود نسبت به مسیح با عقاید یونانیها درباره «لوگوس» = کلمه در هم می آمیزد. در ابتدا عیسی نخستین مولود تمامی آفریدگان است. از مرگ برخاست تا آیت الهی باشد. اما بعد در رساله ها و نامه ها اندک اندک صورت خدائی نامرئی می یابد. موجودی است که پیش از همه بوده و همه چیز از او بوجود

۸۱- رم ۱: ۵، ۱۴-۱۶ و ۲۵: ۲۹ و ۱ قرنن ۱۲: ۱۳ غلاطیان ۳: ۲۶-۲۹ و افسسیان ۱۲: ۲

ببعد و ۳: ۸ کولسیان ۳: ۱۱

۸۲- افسسیان ۳: ۸

آمده است. نام مسیح نیز برمز و کنایه بکار میرود زیرا تمام پدران از سر چشمه روحانی مسیح آب خورده اند و هر يك از ما در باطن خود ممکن است مسیحی باشیم. برنامه ای به قرن تیان میگوید: گرچه ما مسیح را در جسم شناختیم ولی حال دیگر چنین نیست ذات او در خود ماست. مگر نمیدانید که شما معبد خدائید و روح خدا در شما منزل دارد؟ خدا را در جسم خودتان گرامی بدارید^{۸۳} وقتی حیات ابدی بدست میآید که انسان خود را روحاً با عیسی متصل سازد. عیسی مسیح وجودی است ازلی و منزله از عالم صفات، وجودی است آسمانی که طبیعت و ذاتی الهی دارد. اما خود از آسمان بزمین فرود آمد و پیکری انسانی یافت. باز هم از این مرحله فرود تر رفت و اجازه داد که او را بصلیب بیاویزند تا بار دیگر قیام کند و در دست راست پدر خود بنشیند و قدرت مطلق زندگی و مرگ را بدست گیرد. و تاجهات را نجات بخشد لازم بود بمیرد تا پیوندهای مرگ را درهم شکند. برنامه ای مینویسد: «او صورت خدای نادیده است؛ نخست زاده تمامی آفریدگان»^{۸۴}.

البته حیات ابدی مطلوب هست اما بشرط آنکه توأم با رستگاری باشد. پولس وعده میدهد که ایمان به مسیح موجب نجات و رهایی است و باین ایمان يك فرد مسیحی شخصیت خود را به عیسی مسیح متصل میسازد. البته تنها اعتقاد قلبی کافی نیست عمل و تقوا نیز اهمیت خاص دارد.

در این آئین، ایمان تولدی تازه و نوین است چنانکه گفت اگر کسی به عیسی بگردد خلقت تازه ای مییابد اولین کار فقط با صلیب شدن جسم امکان پذیر خواهد بود. باید جسم نابود شود تا خدا تجلی یابد. آنانکه راه عیسی را برگزیدند باشورو شوق جسم را بصلیب می کشند^{۸۵}.

بدین ترتیب میان عرفان یونانی و شریعت موسوی، راهی تازه انتخاب شد.

۸۳- ۱ قرن تیان ۶: ۱۵.

۸۴- کولسیان ۱: ۱۵.

۸۵- پولس ایمان و محبت مسیحی را تشریح میکند: غلاطیان ۲: ۱۴-۲۱ و ۳: ۱۰-۱۳، ۱۶-۲۸.

پولس در مسیحیت همچون قانونگذاری تازه رخ مینمایاند:
تشریح پولس او گاهی اوامر خود را به عیسی مسیح منسوب میدارد و زمانی خود مستقیم از جانب پروردگار احکام را ابلاغ میکند.^{۸۶} چنانکه امروز در کلیساها می‌بینیم، تسبیح و سرود روحانی را مجاز می‌شمارد.^{۸۷} ختنه را واجب نمی‌شناسد.^{۸۸} به اسقفان اجازه زناشوئی میدهد.^{۸۹} دستوراتی میدهد که روابط زناشوئی چگونه باشد.^{۹۰} و زنان در کایسا چطور باشند.^{۹۱} دزدی، زنا، دروغ، زشتگوئی، طمع و پرستش بتان را نهی میکند.^{۹۲} و دیدیم که شریعت موسی را چگونه نسخ شده میدانست.

عرفان پولس اساس عیسویت پولس نتیجه شهود است نه الهام خارجی. او ضمن سفرهای خود مشاهداتی میکرد و صداهائی می‌شنید که فکر میکرد راهنمائی از جانب خداست. در اعمال رسولان از این شهود او شواهد زیادی داریم. در نامه دوم به قرنتیان از يك خلاصه شهودی سخن میگوید که در آن صعود با آسمان سوم و دیدار چیزهای غیر قابل وصف ذکر شده است. روح عرفان در همه نوشته‌های او بچشم می‌خورد. به شریعت موسی هم که اعتراض میکند روحی عرفانی دارد. حالا که خدا را شناختید چگونه بسوی آن اصول ضعیف و فقیر باز می‌گردید و چطور از نو میخواهید آنها را بندگانگی کنید؟ روزها، ماهها، فصلها و سالها را نگه میدارید. از آن بیم دارم که مباد بیهوده برای شما رنج برده باشم.^{۹۳} حیات و مرگ و قیام مسیح در نظر او تئشیل يك حقیقت کلی

۸۶- ۱ قرنتیان ۷: ۱۰، ۱۲، ۲۵.

۸۷- افسسیان ۵: ۱۹.

۸۸- ۱ قرنتیان ۷: ۱۹، غلاطیان ۱: ۶ و ۱۱: ۱۵-۱۵: ۲۹ و اعمال ۱۵: ۵-۱۱.

۹۰- ۱ قرنتیان ۱۱: ۳-۱۰.

۸۹- تیموتاؤس: باب ۳.

۹۲- افسسیان ۴: ۲۹-۳۰ و ۵: ۳-۵.

۹۱- ایضا ۱۴: ۳۴-۳۵.

۹۳- غلاطیان ۴: ۹-۱۱.

است. ما توسط تعمید با اودفن شدیم تا همانطور که عیسی بقدرت پدر قیام کرد مانیز آنچنان بزندگی نو گام نهیم. هر يك از ما امعه ای از روح عیسی را واجدیم . وقتی کسی با روح خود به عیسی پیوندد به یکی بودن خود یا پدر پی خواهد برد . این خانه زمینی منزلگه موقتی است که در آن رنج میبریم. دیدنیها گذرانند و نادیدنیها جاودانی. گوشت و خون نمیتواند وارث ملکوت الهی باشد. از آلودگیهای جسم و روح پاکشویم تا بحقیقت الهی بگراییم. من زنده نیستم ، مسیح در من زنده است .

این تعلیمات و نمونه های دیگری که در نامه هایش هست توافق اصولی او را با عرفان نشان میدهد .

بایکچنین تعلیماتی و یا آن درگیریهائی که داشت مردم را حکومت رم همیشه به اطاعت از حکومت میخواند. آزادی فرد اهمیتی ندارد ، آزادی و بردگی معنی نمی یابد. همه قدرتها از خداست پس باید اطاعت کرد و هر که مقاومت ورزد با ترتیب خدا مقاومت کرده است^{۹۴} هر کس در هر حالی که بوده باقی بماند^{۹۵} .

با وجود این، همزمان شهادت رقیب خود پطرس، اونیز در رم و بدست رومیها شهید شد .

* * *

وباز چنانکه دیده ایم، در آغاز حواریون بدین امید بودند که عیسی بزودی باز میگردد و ملکوت آسمانها را بر زمین مستقر میسازد و پایان همه چیز نزدیک است^{۹۶} و یقین داشتند که حواریون و یهود

۹۴- روم ۱۳: ۱-۲ .

۹۵- ۱ قرن بیان ۷: ۲۵ و موارد دیگری مثل افسسیان ۶: ۵-۷ و ۱ تیموتاؤس ۶: ۱ و تیطس ۱: ۳...

۹۶- نامه اول پطرس ۷: ۴ .

«ساعت آخر» فرا رسیده است.^{۹۷} با وجود این اعتقادات، مرتب بمعبد میرفتند^{۹۸} و از قوانین و تشریفات مذهبی یهود تبعیت میکردند^{۹۹} و غالباً در همان «هیکل» ایستاده و مردم را موعظه میکردند.^{۱۰۰} تا عده‌شان کم بود یهودیان ایشان را تحمل میکردند و با آنها مدارا داشتند. ولی در اندک مدتی از ۱۲۰ نفر به پنجهزار نفر رسیدند.^{۱۰۱} تعداد روزافزون ایشان سخت مایه نگرانی یهود شد. این بود که پطرس و همراهانش را گرفتند اما بپایمردی یکی از فریسیان آنها را به نر می آزاد ساختند. چندی بعد کار بالا گرفت. استیفان جوان دلیری از یهودیان یونانی تندی کرده و متهم شد که بموسی و خدا سخن کفرآمیز میگوید.^{۱۰۲} او را نیز به محاکمه کشیدند. در محکمه نیز پرشور و تند سخن گفته و افزود:

«ای گردنکشان که بدل و گوش نامختونید. شما پیوسته با روح القدس مقاومت میکنید، چنانکه پدران شما همچنین شما. کیست از انبیاء که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادل که شما بالفعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند...»^{۱۰۳}

یهود تاب تحمل این جملات را نداشت. او را از شهر بیرون کشیده و سنگسارش کردند، در حالیکه او بزمین زانو زده و از خدا میخواست که این گناه را برایشان نگیرد.^{۱۰۴}

مدت ۱۱ سالی که یعقوب عادل (برادر عیسی) رئیس کلیسا بود عیسویان نسبتاً دوره آرامشی گذرانده و شکنجه‌ای ندیدند. ولی حدود سال ۴۱ یعقوب پسر زبدی^{۱۰۵} کشته شد و پطرس گریخت و در سال ۶۲ یعقوب عادل نیز کشته شد.^{۱۰۶}

۹۷- اول یوحنا ۱۸:۲

۹۸- اعمال ۱۶:۲

۹۹- ایضاً ۸:۱۱

۱۰۰- ایضاً ۲۰:۵

۱۰۱- ایضاً ۴:۴

۱۰۲- ایضاً ۱۱:۶

۱۰۳- ایضاً ۵۱:۷-۵۳

۱۰۴- ایضاً ۵۸:۷-۶۰

۱۰۵- ایضاً ۲:۱۲

۱۰۶- بر حسب قول یوسفوس، سهندیم امر به سنگسارش کرد.

در این هنگام معبد یهود بدست تیتوس رومی منهدم شد. این درست تحقق پیشگوئی عیسی بود و همین امر موجب جدائی کامل یهودیت و مسیحیت گشت. تا حدود سال ۷۰ میلادی مسیحیت در کنیسه‌ها و تنها میان یهود ابلاغ میشد. تورات تنها کتاب مقدس عیسویان قرن اول بود، بدین ترتیب تشریفات دینی یهود جزء رسوم کیش مسیحی شد. بره فصیح بصورت بره خداوند برای کفاره در نماز جماعت کاتولیک درآمد. طبقات کشیشان برای اداره کلیسا که روتوسعه نهاده بود از شیوه یهود برای اداره کنیسه اخذ شد. اعیاد یهود چون عید فصیح (پاک) و پنطیکاست در عیسویت پذیرفته شد^{۱۰۷}. البته این ارتباط از همان زمان مسیح برقرار شده بود. چنانکه دیدیم، عیسی مسیح برای نسخ قوانین و پیامبران یهود نیامده بود، بلکه برای تکمیل ایشان مبعوث شده بود^{۱۰۸}. همچنانکه در تورات خدای را با تمام جان باید محبت کرد^{۱۰۹} مسیح نیز تأیید میکرد: «چنین بکن که خواهی زیست»^{۱۱۰}. گرچه از مسیح نوشته‌ای باقی نمانده است اما می‌بینیم که بعضی اوقات مسیح صدور بعضی احکام را ناشی از سنگدلی انسانها میداند. چنانکه شریعت موسی طلاق را جایز می‌شمارد در حالیکه مخالف شریعت الهی است و باید منع شود^{۱۱۱}. عموماً اطاعت کورکورانه از شریعت، بدون فهم مقصد واقعی خداوند و بدون در نظر داشتن هدفهای عالی ملکوت الهی (عشق کامل و خالی از انگیزه‌های شخصی) را در انجیل مسیح نمی‌بینیم^{۱۱۲} (طرز تفکر دوجانبه مسیح نسبت به شریعت موسی در یکی از نسخه‌های خطی (Codex Bezae) بهتر دیده میشود)^{۱۱۳}.

- ۱۰۷- در شاخه کاتولیک بیشتر عنصر رومی و در شعبه پروتستان بیشتر لحن یهودی آن احیاء گردید (ترجمه ویلدورانت ۹: ۲۱۵).
- ۱۰۸- متی ۵: ۱۷-۱۹.
- ۱۰۹- تثنیه ۵: ۶ لاویان ۱۹: ۱۸.
- ۱۱۰- لوقا ۱۰: ۲۵-۲۸.
- ۱۱۱- مرقس ۱۰: ۲-۱۲ متی ۱۹: ۳-۹.
- ۱۱۲- متی ۵: ۲۰-۴۸.

پس از مسیح، تاملتها مسیحیان اولیه تصور داشتند که مسیحیت خاص یهوداست و تنها یهودیان میتوانند تعمید یابند و مسیحی شوند. فکر مسیحی شدن غیر یهودیان و تبایغ ایشان اساساً مطرح نبود. تا اینکه نخستین بار پطرس به سبب رؤیائی که دید مأمور شد کرنیلیوس Cornelius مأمور رومی بت پرست را تعمید دهد.^{۱۱۴} و این کار را کرد.^{۱۱۵} گرچه یهودیان مسیحی اورشلیم که نجات را خاص یهود میدانستند باین کار پطرس سخت اعتراض کردند وای بدین ترتیب سد شکسته شد و مسیحیت از انحصار در نجات یهود درآمد.

پس از او، پولس حواری قدمی برداشت که حتی عیسی بر نداشته بود. در حقیقت، این یهودی متعصب، یهودیت را بکلی طرد ساخت و مذهب تازه ای بر پایه اعتقادات مسیح بنیان گذاشت. او از میان مرگ و قیام، برای آنها که ایمان داشتند نجات و رستگاری آورد. مفهوم عرفانی و مقدس شخص مسیح را که پولس ابداع کرد، می توانست در واقع برای یهودیان فلسطین درس تازه ای باشد و برای رد منطقی نسخه های عبری راهنمایی مفیدی بشمار رود. اما پولس کار را بدینجا نرسانید و این گام را دیگر برنداشت. در نتیجه عهد عتیق (با ترجمه های یونانی) همچنان کتاب مقدس کلیسای مسیحی باقی ماند، چنانکه هنوز هست.

اما افکار پولس در این ارتباط میان دو مذهب، گاه دچار تضاد شده است: از یک طرف قانون موسی دائمی (رم ۳: ۳۱) و مقدس (۱۲: ۷) و توصیه شده برای زندگی است (۱: ۷). بطوریکه هر کس بدانها عمل کند در آنها زیست خواهد نمود.^{۱۱۶} زیرا بر چهار بالش دانش و حقیقت تکیه زده است. تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است. تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکو آراسته شود.^{۱۱۷}

از طرف دیگر، پولس اظهار میداشت که شریعت موسی فقط رابطی است میان

۱۱۵- ایضا ۴۸: ۱۰.

۱۱۴- اعمال رسولان: باب ۱۰.

۱۱۷- ۲ تیموتاؤس ۳: ۱۶ و ۱۷.

۱۱۶- غلاطیان ۳: ۱۲ رم ۱۰: ۵.

عهد ابراهیم و تکمیل آن در وعده به مسیح^{۱۱۸}. فقط راهنمایی است که مردم را به مسیح هدایت کند، همان سان که پرستار کودک را به دبستان میبرد شریعت لای ما شد تا ما را به مسیح برساند لیکن چون ایمان آمد دیگر زیر دست لای نیستیم^{۱۱۹} تورات را حاوی اصول ضعیف و فقیری می شناسد^{۱۲۰}. شریعت چیزی را تکمیل نمیکند و شریعت موسی بعثت ضعیف و بی فایده‌گی نسخ میشود^{۱۲۱} اگر اولی بی عیب بود که جائی برای دومی نمی ماند^{۱۲۲} پس چون تازه گفت، اول (یهودیت) را کهنه ساخت و هر چه کهنه شود مشرف بزوال است^{۱۲۳} پس اول را بر میدارد تا دوم را استوار سازد^{۱۲۴}. مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما فدا شد^{۱۲۵}. کشف عهد قدیم (تورات)^{۱۲۶} بعهد عهد جدید (انجیل) است^{۱۲۷}. شریعت نتوانست حیات بخش باشد^{۱۲۸} و توسط جسم ضعیف شده بود^{۱۲۹}. و در واقع گناه و مرگ را او تولید کرد^{۱۳۰}. چنانکه تورات و انبیاء شهادت میدهند. عدالت خدا بدون شریعت ظاهر شده است^{۱۳۱}.

پولس نه اولین و نه آخرین بنیانگذار مذهب بود که افکار او با عقاید عمومی مخالف باشد. باضافه، او بحث را بطرفی میکشید که گذر ا بودن قانون را ثابت کند نه خود قانون را^{۱۳۲}. او شعار بزرگ ضد یهودیتش را که: «عادل بایمان زندگی کند»^{۱۳۳} هم بمعنی تازه‌ای^{۱۳۴} از کتاب مقدس بدست آورده بود^{۱۳۵}. او در پی این

- | | |
|--------------------------------|------------------------------|
| ۱۱۸- غلاطیان ۳: ۱۶-۱۹. | ۱۱۹- ایضا ۳: ۲۵، ۲۴. |
| ۱۲۰- ایضا ۴: ۸-۱۱. | ۱۲۱- عبرانیان ۷: ۱۸، ۱۹. |
| ۱۲۲- عبرانیان ۸: ۷. | ۱۲۳- ایضا ۸: ۱۳. |
| ۱۲۴- ایضا ۱۰: ۹. | ۱۲۵- غلاطیان ۳: ۱۳. |
| ۱۲۶- ۲ قرنتیان ۳: ۱۴. | ۱۲۷- ایضا ۳: ۶. |
| ۱۲۸- غلاطیان ۳: ۲۱. | ۱۲۹- رم ۸: ۳. |
| ۱۳۰- ایضا ۷: ۷-۱۱ مطابق ۳: ۲۰. | ۱۳۱- ایضا ۳: ۲۱. |
| ۱۳۲- غلاطیان ۳-۴. | ۱۳۳- رم ۱: ۱۷ غلاطیان ۳: ۱۱. |
| ۱۳۴- عبرانیان ۲: ۴. | ۱۳۵- تثنیه ۲۵: ۴. |

فکر بود که انسان به نیروی خود نمیتواند رستگار شود. بلکه برای رستگاری باید لطف الهی توسط عیسی مسیح شامل حال او شود. او تا آنجا پیش میرود که اعلام میکند: درست است که خداوند شریعت را بموسی داد، ولی در این شریعت حتی اگر گفته شد که «دهن گاورا هنگامیکه خرمن خود را خرد میکند ببند»^{۱۳۵} نه برای لطف و عنایت نسبت بگاو خرمن کوب است بلکه محض خاطر رسولان مسیح میباشد.^{۱۳۶}

در آغاز مسیحیت، تمام اهتمام حواریون این بود که مسیح یکی از انبیای یهود شناخته شود^{۱۳۷} و تلاش بسیاری بود که تاحد مقدور در کتاب مقدس، شهادتهای ظهور مسیح را بیابند و گرد آورند.^{۱۳۸} نمونه ای از این تلاشها در «وعظ پطرس» که نویسنده ای مسیحی در حدود قرن دوم نوشته و کلمنت اسکندرانی Clement of Alexandria آنرا نقل میکند، بخوبی دیده میشود.^{۱۳۹} مرگ عیسی «لفزش صلیب»^{۱۴۰} آغاز بزرگترین مانع تفسیر یهود بود و لفرش ایشانرا ثابت میکرد.^{۱۴۱} کوشش فراوانی بود که کتاب مقدس منبع اصلی عذاب و مرگ مسیح شناخته شود. چنانکه مزمو ۱۱۸ پیامبری مصیبت بار مسیح را بازگو میکرد^{۱۴۲} در کتاب اعمال رسولان نیز برای اثبات قیام مسیح مزامیر ۱۶، ۴۱، ۸۹ نقل میشد. رجعت روز سوم (و یا بعد از روز سوم) در یونس (۲: ۱ بعد) وهوشع (۲: ۶)^{۱۴۳} کشف شده بود و حتی پیشگوئی رجعت در دانیال (۱۳: ۷) بعد یافته میشد. در راه اثبات آن مصیبت مسیح و تجلیل او، مسیحیان اولیه پیشگوئیهای عهد قدیم را ارائه میکردند و بدین ترتیب بر خوردهای اولیه بخوبی نشان میداد که خطوط کلی

۱۳۶- اول قرن ثانی ۹: ۹.

۱۳۷- دایرة المعارف بریتانیکا ۵: ۶۳۲. ۱۳۸- مراجعه کنید یوحنا ۳۹: ۵، اعمال ۱۱: ۱۷.

۱۳۹- Preaching of Peter, See: Stromata 6: 15, 128. Pfeiffer:

Introduction, p. 5.

۱۴۱- ۱ قرن ثانی ۱: ۲۳.

۱۴۰- غلاطیان ۵: ۱۱.

۱۴۲- رکه: ۲ پادشاهان ۲۰: ۵، ۸.

۱۴۳- رکه: مزمو ۲: ۲۲، اشعیا: ۵۳،

کتابهای مقدس تکمیل شده است .

معمولاً انجیل متی و یوحنا تکمیل نبوتها را در زندگی عیسی تأکید میکنند^{۱۴۴} اما مرقس و لوقا گاهی تصادفی و بدون تأکید تکمیل نبوت را در زندگی مسیح بیاد می‌آورند^{۱۴۵}. بنابراین جایی برای انکار نیست که در بعضی موارد شرح احوال مسیح در انجیل همان ادامه تورات است و یا عبارت دیگر شرحی است بر مبنای تحقق پیشگوئیا .

برگردیم به برخورد پولس و یهود :

در تورات ، ابراهیم تنها پدر همه مؤمنان است ، بنابراین ، جز یهود ، دیگران نمیتوانند باو نسبتی بیابند . اما بنظر پولس پدر نامختونان نیز بشمار می‌آید تا عدالت برای ایشان نیز محسوب شود^{۱۴۶} « بلکه برای ما نیز »^{۱۴۷}. کلیسا « اسرائیل خدا » است^{۱۴۸} و حقیقت ختنه ، عبادت خداست در روح^{۱۴۹}. شریعت برای عادلان وضع نمیشود بلکه برای گمراهان^{۱۵۰}. اگر اولی (شریعت موسی) بی‌عیب بود ، جایی برای دیگری طلب نمیشد^{۱۵۱}. بهمین جهت از شریعت آزاد شدیم^{۱۵۲} و شما زیر شریعت نیستید ، بلکه زیر فیض^{۱۵۳}.

گرچه پولس تأکید میکرد که وعده ابراهیم تنها شامل او و نسل او است^{۱۵۴} اما خود خوب میدانست که این کلمه معنی جمع دارد^{۱۵۵}. در رساله دیگری که باو منسوب است موسی را همچون خادمی در خانه او میداند (تأشهادت دهد

۱۴۴- متی ۱: ۲۲ و ۲: ۲ و ۶: ۱۵ ، ۱۸ ، ۲۳ و ۳: ۳ (یوحنا ۱۲: ۵) ۲۶: ۲۱ (مرقس ۱۴: ۲۷) و

۲۷: ۹ ببعد و ۲۵ (یوحنا ۱۹: ۲۴) و غیره .

۱۴۵- مرقس ۲: ۱ ببعد ۴: ۱۲ و ۱۴: ۲۷ و ۱۵: ۲۴ ، ۲۹ (۱۵: ۲۸ نقل تحریفی در لوقا ۲۲: ۳۷)

لوقا ۴: ۲ و ۴: ۲۱ و ۷: ۲۷ و ۲۰: ۱۷ و ۲۳: ۳۵ و ۲۴: ۲۵ .

۱۴۶- روم ۴: ۱۱ . ۱۴۷- ایضا ۴: ۲۳ ببعد .

۱۴۸- غلاطیان ۶: ۱۶ . ۱۴۹- فیلیپیان ۳: ۳ .

۱۵۰- ۱ تیموتاؤس ۱: ۹ . ۱۵۱- عبرانیان ۸: ۷ .

۱۵۲- روم ۷: ۶ . ۱۵۳- ایضا ۶: ۱۴ .

۱۵۴- غلاطیان ۳: ۱۶ . ۱۵۵- ملاحظه کنید روم ۹: ۷ .

چیزهائی را که بعد میبایست گفته شود) اما مسیح را همانند «پسر» برخانه او میشناسد.^{۱۵۶} بزرگترین و مهمترین اعمال مذهبی یهود، مبتنی بر سبت (شنبه) بود که کنایه از آرامش باشد و مسیحیت مژده دخول در آرامش سبت را میداد.^{۱۵۷} کهانت^{۱۵۸} قدس الاقداس^{۱۵۹} قربانیهای مقدس^{۱۶۰} و عهد و پیمان^{۱۶۱} همه از تورات هستند، اما صورتهای ناقص زمینی روحانی حقیقی، ایشان «شبهه و سایه چیزهای آسمانی» هستند^{۱۶۲} که بادت ساخته نشده^{۱۶۳} اما حقیقه وجود دارند.^{۱۶۴}

این رمزها و تمثیلات و تضاد میان سایه و حقیقت، زمینی و آسمانی، موقتی و جاودانی، مخلوق و غیر مخلوق، باهماهنگی خاصی تعایمات فیلون اسکندری (۵۰ ق. م.) را بخاطر میآورد.^{۱۶۵} اما بهر صورت برای نویسنده رساله عبرانیان «عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابد الابد همان است»^{۱۶۶}.

یوحنا نیز بتوبه خود در جدائی مسیحیت از کیش یهود بکار پولس ادامه داد و چنان نشان دادند که مسیح درباره شریعت یهودیان میگوید شریعت شما و ظهور مسیح تنها «برای نجات اغنام گمشده اسرائیل» نبود. بلکه او پسر خداست که در ابدیت با او سهیم است، و او داور آینده بشر و بلکه آفریننده جهان میباشد. اندک اندک مذهب باروح فلسفی یونان آمیخته شده و بزبان یونانی که پس از سالها فرمانروائی بر فلسفه میرفت نابود شود دوباره جان تازه ای دمید. یوحنا رسول اگر نامه ها واقعا از او باشد، از نفاق افکنان دجال صفت که پدر و پسر را انکار

۱۵۷- ایضا ۴: ۱۱-۱.

۱۵۶- میرانیان ۳: ۵.

۱۵۹- ایضا ۹: ۱-۵.

۱۵۸- ایضا: باب ۴-۸.

۱۶۱- ایضا ۹: ۱۵-۲۴.

۱۶۰- ایضا ۹: ۶-۱۴ و ۱۰: ۱-۱۳.

۱۶۲- ایضا ۹: ۱۱.

۱۶۲- ایضا ۸: ۵.

۱۶۴- ایضا ۹: ۲۴.

میکنند سخت شکوه دارد^{۱۶۷} گمراه کنندگان، تجسد را قبول ندارند در صورتیکه پدر و پسر، هر دو را باید پذیرفت^{۱۶۸} گرچه در همان هنگام کسانی مثل «دیوتر فیس» یوحنا را نمی پذیرفتند^{۱۶۹}.

انجیل یوحنا نیز که با اعتقاد به «کلمه = Logos» ظاهر میشود در حقیقت ختم شباهت فکری با فیلون شناخته شده است. اما عداوت با یهود در اینجا خیلی بیشتر از رساله عبرانیان دیده میشود و سرانجام رابطه کلیسا و کنیسه بنحو قطعی گسسته میشود. «شریعت موسی عطا شد اما فیض و راستی بواسطه عیسی مسیح رسید»^{۱۷۰}. تو گوئی که از آن پیش فیض و راستی هیچ نبوده است. شریعت گاهی از اوقات به مسیحیان انتقال مییابد. آن به «کلمه» تعلق دارد و شامل «شهادت به مسیح» نیز میشود^{۱۷۱}. یهود به موسی هم اعتقاد ندارد^{۱۷۲} تا چه رسد به عیسی. آنها نه «پسر» را میشناسند و نه خدایان^{۱۷۳}. در حالیکه تنفر و دشمنی با پسر، دشمنی با پدر است^{۱۷۴}. بیشتر قصد قتل او کردند زیرا نه تنها سبب را می شکست، بلکه خدایان نیز پدر خود خوانده بود و خود را مساوی خدا میساخت^{۱۷۵}. ختنه^{۱۷۶} و معبد^{۱۷۷} بی معنی و بیهوده و ناچیز فرض شده اند. بدین ترتیب، انجیل یوحنا مهمترین کتاب عهد جدید در مخالفت با یهودیان بشمار میآید.

در مکاشفه یوحنا نیز این مخالفت همچنان ادامه مییابد. یهود از «کنیسه شیطان» است^{۱۷۸}. ولی باز هم تاحدی این کتاب برای یهودیان ملایمتر بود...

۱۶۷- ۱ یوحنا ۲: ۱۸-۲۳.

۱۶۶- عبرانیان ۸: ۱۳.

۱۶۹- ۳ یوحنا: ۸-۱۰.

۱۶۸- ۲ یوحنا: ۷-۱۱.

۱۷۱- ایضا ۵: ۳۹.

۱۷۰- انجیل یوحنا ۱: ۱۷.

۱۷۳- ایضا ۷: ۲۸ و ۱۵: ۲۳ و ۸: ۱۹.

۱۷۲- ایضا ۵: ۴۶.

۱۷۵- ایضا ۵: ۱۷ و ۷: ۲۳.

۱۷۴- ایضا ۱۵: ۲۲-۲۵.

۱۷۷- ایضا ۴: ۲۰.

۱۷۶- ایضا ۷: ۲۳.

۱۷۸- مکاشفه یوحنا ۲: ۹ و ۳: ۹.

با وجود تمام این درگیریهایی که عناصر مهم یهودی همچنان در دین عیسی مسیح باقی میماند، مثلاً:

تاریخ مقدس از آفرینش آغاز شده و رابطه خدا و انسانرا توجیه میکند. اگر یهود خود را «قوم برگزیده» میدانست مسیحیان نیز خود را «برگزیدگان» مینامند. دریافت مسیحی از «عمل خیر» و فضیلت انسان دوستی در مسیحیت یادگاری از یهودیان است. احترام بده فرمان نیز از همین قبیل است. یهودیان نسبت بشریت اعتقاد و تعصب دارند و مسیحیان نیز نسبت به «اعتقادنامه» - یهودیان در انتظار مسیح موعودند و چشم بآینده دارند و عیسی، پیروزی پیروان خود را در آسمانها نوید داده است و سرانجام با اعتقاد مسیحیان باز خواهد گشت. ملکوت آسمان و اعتقاد بدنای دیگر نیز مورد اعتقاد هر دو دسته است و از این قبیل اعتقادات مشترک.

« و کلمه خدا بود »

بحث درباره نبوت مسیحی گرچه بدرازا خواهد کشید ، اما بدون اشاره و یا بحثی درباره پاره‌ای موضوعات الهی ، سخن را ناقص خواهد گذاشت . اعتقاد به پسر خدا بودن ، واسطه آفرینش شدن و پیکر گرفتن خدا وبصورت انسانی عادی نازل شدن ، مبانی و ریشه‌هایی داشت که برای روشن شدن آن جز طرح آن اصول و تجزیه و تحلیل آنها راهی دیگر نمیشناسد . بدینجهت برای روشن شدن مطلب ناچار از طرح دوموضوع اساسی است : کلمه و ثالوث .

در مورد کلمه اعتقاد مسیحی میگوید : «درابتداء کلمه بود و نزد خدا بود و کلمه خدا بود» .

این «کلمه» چیست ؟ چه سابقه و سرگذشتی داشته و در طی قرون چه مفاهیم و معانی خاصی یافته‌است . در فلسفه و دین از آن چه میخواستند و در باره آن چه اعتقاداتی داشته‌اند ؟ گرچه بحث مستوفی خود درخور کتابهاست . اما در حوصله این مقال سخنی در این باره خواهیم داشت : نخست سیر این اعتقاد را در فلسفه یونان می‌بینیم و سپس آنرا در قلمرو مذهب می‌سنجیم .

قدیمی‌تر از همه کس در فلسفه ، فیلسوف بزرگ یونانی‌است که او را جزء بزرگان هفتگانه فلسفه یونان هم بشمار آورده‌اند .

هراکلیت Heraclitus در ۵۳۰ ق.م. در خانواده‌ای اشرافی در شهر افسوس Ephesus ساحل غربی آسیای صغیر بدنیا آمد و در هفتادسالگی درگذشت و آن هنگامی بود که تمام شهرهای ایونی، جز افسوس، دربرابر استیلای ایران سیاست گردید . در جوانی سفرهای بسیاری کرد و حتی گفته‌اند که داریوش اول او را

بایران دعوت کرد ولی او نپذیرفت .

او گوهر اصلی جهان را «آتش» میدانست . بنظر او «جهان را نه‌خدایان ساخته‌اند و نه‌انسانها ، بلکه آتشی‌است که بوده و هست و خواهد بود . آتش جاویدان خواهد بود . باندازه افروخته شده و باندازه خاموش میشود .» و «در پایان جهان تمام اشیاء را مورد داوری قرار خواهد داد» . قوام هستی و وجود «لوگوس» است ، و او ، همان نظامی‌است که بر وجود احاطه دارد و با آن آمیخته است . بدین ترتیب تقریباً «لوگوس» مرادف معنی خدا میشود . زیرا «لوگوس» همان نظامی‌است که هر چیزی را بجای خود مینهد ، مانند آتش‌است که در همه چیز درمیگیرد و با آن نام خوانده میشود . هیچ چیز چنانکه مینماید نیست . زیرا همه چیز در «جریان» و تغییر است . هر چیزی هم هست و هم نیست و دمی مانند دم دیگر نیست .

اصطلاح «لوگوس» نخستین بار توسط او وارد زبان فلسفی شد . این اصطلاح معانی مختلفی دارد : کلمه ، کلام ، عقل و نیروی مدبر و اساس عقلایی - عقل و کلمه بهیچوجه آفریده ذهن بشری نیست بلکه طبیعت و ماهیت اشیاء را بیان میکند . اندیشه انسانی چیزی جز پیوستن و یا «جریان» بسوی اندیشه الهی و کلی که گوهر همه اشیاء است نمیشد . او عقل انسانی را جزئی از عقل الهی می‌شمرد ، یعنی آن اخگر آسمانی که هستی از آن پدید آمده و یا بعبارت دیگر ، آن چیزی که هم هستی و هم زندگی و هم عقل است . «لوگوس» هراکلیت مفهوم نظام عقلی طبیعی و ضرورت طبیعی را میرساند و مفهوم دیگرش جنبش اشیاء و آتش جاویدان است . بدین ترتیب ، بارتباطی که آن هنگام با ایران بود ، نمیتوان تأثیر اوستارا بر آن نادیده گرفت^{۱۷۹} . بهر صورت میتوان گفت او روح الهی را در نظر داشته که اثرش در هر وجود خارجی ، از حیات و وجود و تغییر ظاهر میشود . یعنی «لوگوس» مبدأ حیات و اراده الهی است که هر موجودی در برابر آن خاضع

میگردد.

طالس ملطی Thales of Miletos (۶۲۴-۵۴۸) شاید تحت تأثیر بابلیان، بقول ارسطو عنصر اصلی آفرینش را آب میدانست و چنانکه خواهیم دید کلمه‌ای که نزد بابلیان بمعنی آب بکار میرفت در اصل معنی ندا و بانگ میداد.

بعقیده آناکساگوراس Anaxagoras (۴۲۸-۵۰۰) جهان در آغاز مجموعه درهمی از اسپرم (تخمه) های متعدد بوده که عقل (nous) با آنها نظم بخشیده است، عقل (nous) گوهر دواری که از تعدد و اضداد بدون است. نیروی مدبر وجود است و یا واسطه میان ذات الهی و عالم شمرده میشود.

افلاطون Plato (۴۲۸-۳۴۷ ق.م.) از فیلسوفانی است که بسیار سفر کرد. او پس از سقراط شاگرد مکتب فیثاغورث شد و در جستجوی سرچشمه معرفت به نظریه مثل و مشارکت و خیر بالذات رسید. کار او در واقع تلاشی بود برای آمیختن جنبه عقلی صرف و تصوف شرق. نظریه «مثل» او در نظریات فلاسفه بعدی تأثیر عمیق و وسیعی بجای گذاشت. او در این نظریه بیان میداشت که آنچه بچشم دیده میشود سایه‌ای است از حقیقت. آگاهی کسی که از فلسفه بهره ندارد، چون آگاهی زندانی درون غاری است که از روی سایه‌های درون غار حوادث بیرون را میشناسد. حقیقت، همان مثل Ideas و صور Forms است. مثال، واقعیت هر چیز و تعریف و نام آن چیز است بالاترین مثال، مثال خیر است که به مثال خدا بسیار نزدیک است. او در پرتو این نظریه، نظام جهان را بیان میداشت و میخواست که حقیقت مطلق را بیان سازد. بهر صورت، بیان این نظریه، زمینه را آماده ساخت تا رواقیان آنرا در لوگوس اسپرماتیکوس Logos Spermatikos (یعنی حکمت بالفه خدا) بیابند و فیثاغورسیان جدید از این مثل، شخصی الهی بسازند و بالاخره فیلون یهودی آنرا بصورت لوگوس یا عقل خدا، اصل دوم خدائی درآورد که جهان بوسیله او آفریده شد و با آن ارتباط داشت.

اما ارسطو Aristotle (۳۸۴-۳۲۲ ق.م.) شاگرد افلاطون، عقیده داشت که تنها یک جهان هستی وجود دارد و در پس آن خلاء بی‌انتهائی قرار گرفته و در

این جهان واحد زنده و «پنوموکوسیموس» و جاندار، «لوگوس» جاندار بیجسم بر پشت پرده تقدیر ایستاده است و به سان دم آتش تمام حوادث جهانرا رهبری میکند. او برای وجود چهار علت تشخیص داده بود: علت مادی، صوری، فاعلی، غائی، علت غائی و صوری را گاهی بنام «لوگوس» نیز نامیده اند. منطق ارسطویی را نیز لوژیک Logic می گفتند که از همین ریشه است.

در میان فلاسفه یونان فیثاغورس (Pythagoras) متولد حدود ۵۳۲ ق.م. پیش از همه بامذاهب و مکاتب و عقاید شرقی، مصری، ایرانی، بابلی و اورفهای آشنائی داشته است. تاحدی که گفته اند همراه کمبوجیه (در ۵۲۵) بابل رفت و ۱۲ سال در آنجا بکار تحصیل علوم مفان پرداخت (و در آنجا شاگرد زرتشت بود! یعنی شهری که شاید هیچکدام آنرا ندیده بودند) و یا ۲۲ سال در مصر بوده است. بهر صورت، با ظهور او تصوف و عقل باهم روبرو شدند و او تلاش بسیاری کرد که میان «عقل» حکمت یونانی و «اسرار» مذاهب رایج آن زمان جمع کند. اکتشافات ریاضی و موسیقی او را بدانجا کشاند که «عدد» مبدا وجود است. نظام جهان هستی چیزی جز هماهنگی و همبستگی اعداد نیست و اگر انسان این نظام را درک نمی کند از آنجاست که او هم با جهان هستی هماهنگ شده و در این نظام قرار گرفته است. روح جاودانی است و تناسخ مرحله های مختلفی است برای پاکی نفس هدف و غایت نیز همین تطهیر و پاکی است. علوم ریاضی نیز وسیله ای است برای بالا بردن عقل از جهان سفلی به جهان علوی، بنابراین علوم و اسرار یک هدف میابند و تصادفاً سقراط افلاطون نیز نماینده هر دو نظریه عقلی و عرفانی است. بقول راسل: «... آنچه در بادی امر بعنوان مذهب افلاطونی بنظر میرسد، پس از تجزیه و تحلیل همان مذهب فیثاغوری از آب درمی آید. مفهوم جهان ابدی، جهانی که بر عقل مکتشف میشود اما بر حس مکتشف نمیشود، تماماً از فیثاغورس گرفته شده است. اگر فیثاغورس نمی بود مسیحیان عیسی را «کلمه» نمی پنداشتند»^{۱۸۰}.

نظریات هراکلیت بعدها در فلسفه رواقیان بسط بیشتری یافت. تعالیم رواقیان^{۱۸۱} بیشتر بر مفهوم «لوگوس» تکیه داشت. زیرا مشروط بودن تغییرات طبیعت و دلبستگی آنها بقوانین مشخص، با مفهوم «لوگوس» تعبیر میشد. رواقیان Stoics نیز عقیده داشتند که تحولات مشروط طبیعت ادواری است. جهان که از آتش بوجود آمده در پایان هر هزار سال خاموش میشود و دور دیگری آغاز میگردد که تکرار دور پیشین است. هوا و آتش عقلی دارند که «لوگوس» نامیده میشود. لوگوس «سرنوشت محتوم» است. فرضیه ایشان در مواردی بانظر هراکلیت تغییر مییافت. در عرف رواقیان عقل فعال، مدبر کون و وجود است و یا عقل کلی است که عقول جزئی در نطق و علم بآن وابسته اند. خیلی از رای پیشینیان دور نیستند. تنها در نظریه ایشان میان عقل بالقوه یعنی عقل کامن Logos Endiathetos و عقل بالفعل Logos Prothorikos یعنی عقل ظاهر متجلی در مخلوقات فرق گذاشته میشود و این فرقی است که پس از رواقیان، یهودیان و مسیحیان و بعدها مسلمانان با آن مواجه میگرددند. تمام خدایان روم و یونان در برابر «تقدیر - لوگوس» برابرند. آزادی و اراده انسان نیز در برابر «تقدیر - لوگوس» محدود میشود. فقط پاره‌ای از مردم، «قهرمانان و حکیمان» که تادرجه ادراک آن ارتقاء مییابند آزادی دارند. اما این آزادی بادرک عمل تقدیر تحقق مییابد. تقدیر کسی را که با آن همراه است هدایت میکند و کسی را که در برابر آن مقاومت ورزد بدنبال خود میکشاند. عقاید این مکتب فلسفی در بنیان اعتقادات مسیحی تأثیر عمیق کرد. حتی اخلاق سنکا فیلسوف مکتب رواقی روم در اخلاق مسیحیت نفوذ زیادی یافت. فلسفه رواقی «لوگوس» را قانون جهانی میشناخت و مسیحیت آنرا «کلمه خدا» دانست که بواسطه آن خدا جهان را آفرید.

بدین ترتیب مسیحیت این مفهوم فلسفی را که در مکاتب پیش از آن، در یونان

۱۸۱- مکتب فلسفی رواقیان سه دوره گذرانده است: مکتب رواقی باستانی از سده سوم تا دوم

پیش از میلاد - مکتب رواقی میانه سده دوم و اول قبل از میلاد - مکتب رواقی رومی سده اول و دوم

میلادی.

و رم و اسکندریه و شرق رواجی یافته بود، سرانجام بخدمت خود درآورد. اما کسی که بیش از دیگران در این باره تأثیر داشت و در همان زمان که یحیای تعمید دهنده مردم را بتوبه دعوت میکرد، او دور از ماجرای یحیی و عیسی مردم را به فلسفه الهی میخواند فیلون فیلسوف یهودی است.

فیاون یهودی Philon le Juif فیاون اسکندرانى Philoud' Alexandrie

در اوایل مسیحیت کنیسه‌های یهودیان در اسکندریه رونق فراوانی داشت. شهر اسکندریه نیز خود مرکز اصلی بازرگانی و محل اجتماع دانشمندان و فیلسوفان گردیده بود. در آن هنگام موزه‌ای بزرگ و گویند کتابخانه‌ای با هفتصد هزار جلد کتاب در آن شهر بود. بعزت وجود مذاهب و مکاتب مختلف، این شهر مرکز برخورد عقاید و آراء شده بود. بهمین جهت حوزه اسکندریه در تلفیق آراء و عقاید دینی و فلسفی، و ایجاد روشهای جدید فلسفی (مثل روش نو افلاطونیان و یافیشاغوری جدید) شهرتی یافته است. در آن شهر یهودیان تجارت را بدست داشتند و کنیسه‌هایشان نیز سرگرم کار بود. در سال ۳۸ میلادی گروهی یونانی ناگهان به کنیسه‌های یهود حمله بردند تا مجسمه کالیگولا Caligula امپراتور رم را بعنوان خدا در آنجا قرار دهند. یهودیان مقاومت ورزیدند و عده زیادی کشته شدند و چهار صد خانه باتش کشیده شد. موضوع به امپراتور رسید و طرفین دعوی یعنی یهودیان و یونانیان به رم احضار شدند. در سال ۴۰ میلادی دوهیات نمایندگی مرکب از پنج یونانی و پنج یهودی هر یک برای دفاع از خود به رم رفتند. ریاست هیأت نمایندگی یهود بامردی زاهد و حکیم بود از خانواده‌ای قدیمی روحانی بنام «فیلو Judaeus Philo». برادر او آرابارک Arabarch و یالیزیمارک Lysimarch مردی مالدار و متصدی صادرات یهودیان در اسکندریه بود. فیلون رهسپار رم شد. یا برای معافیت یهودیان از پرستش امپراتور و یا برای شکایت علیه فلاکوس Flaccus حاکم رومی مصر و از آن پس در رم باقیماند و مقیم همانجا شد و در آنجا مردم را بفلسفه الهی خود میخواند. آثاری که از او باقیمانده بدینقرار است:

درباره ساختمان جهان، کنایه قانون درباره اینکه خدا تغییرناپذیر است، اعقاب هابیل، مهاجرت حضرت ابراهیم^{۱۸۲}.

فیلون زاهدی حکیم بود، او نسبت بمذهب خود سخت وفادار و در عین حال شیفته فلسفه یونانی بود و میخواست که میان این دو جمع کند و تعالیم کتاب مقدس را بزبان فلسفه یونان تعبیر کرده و بسیاری از عناصر حکمت را با معیارهای ایمان یهود سنجیده و در قالب فکری یهود بریزد. پس بناچار روشی را که انتخاب کرد روش رمز و کنایه و استعاره بود. مثلاً بعقیده فیلون آدم نشانه‌ای از روح و ذهن، حوا علامتی برای جنسیت و یعقوب کنایه‌ای از مکاشفه والهامند. بدین ترتیب او در تفسیر تورات توانست عقاید و آراء فلسفی را داخل کند و برای بیان داستان آفرینش تورات در قالب «مثل افلاطونی» تفسیر توأم بامجاز بکار برد. او معتقد بود تورات همانطور که معنی تحت‌اللفظی دارد، یک معنی استعاره‌ای و رمزی هم در آن هست و کلمات آن مظهر برخی از حقایق اخلاقی و یاروانی است. ماتنها از راه تمثیل میتوانیم پی بوجود خدا ببریم. اشیاء و حتی اشخاصی که در کتب مقدس ذکر شده‌اند رموزی از ملکات نفسانی و یا احوال باطنی هستند. گرچه ممکن است وجود خارجی هم داشته و حقیقت واقع هم باشند^{۱۸۳} و بدین ترتیب او معنی روحانی مجازی را بتأویل فلسفی بر میگردداند^{۱۸۴}. خدای فیلون قدرت مطلق، کمال مطلق، خیر مطلق، زیبایی مطلق و ذهن و عقل مطلق است. او گاهی از این قدرتها بنام صفات یا مفاهیم و تصورات خداوندی یاد میکند و گاهی دیگر بنام پیام‌آوران، یا خدمتگزاران خدا و یانفوس فرشتگان و یاشیاطین اسم مبرد و بهر صورت این جوهر عالم هستی و بیجسم جاویدان، وصف‌ناپذیر است. عقل

۱۸۲- گرنت: تاریخ فلسفه قدیم، ص ۳۰۶ پاریس ۱۹۶۰.

۱۸۳- برهیه: عقاید فلسفی و دینی فیلون اسکندری، چاپ ۱۹۲۵ پاریس ص ۳۱۳ ه. ده لویاک: شرحهای سفر آفرینش ص ۱۱ - ه. ا. ولفسون: فیلون، پایه فلسفه دینی در یهودیت و مسیحیت و اسلام، هاروارد ۱۹۴۷ ج ۱ ص ۱۱۵-۱۳۸، لاگرانژ: یهودیت قبل از مسیح گیلدا پاریس ۱۹۳۱ فصل ۲۱

۱۸۴- برهیه: عقاید فیلون ص ۵۷-۵۸.

میتواند بوجود او پی ببرد ولی نمیتواند هیچ صفتی را باو نسبت دهد. زیرا صفت خود يك نوع محدود ساختن است و خدای لایتنهای نمیتواند درحد قرار بگیرد. تصور شکل انسانی برای خدا، امتیاز دادن به تخیل ناشی از حواس است. خدا همه جا هست «انسان چه جایی میتواند بیابد که خدا در آنجا نباشد؟»^{۱۸۵} افلاطون جهانرا از طریق عقل قابل درك میدانست و فیلون ایمان و اشراق باطنی راهم بر آن میافزود. علم بخدا نیز از راه شهود بدست میآید و آن ارتباط مستقیم روح است بامباد، نه استدلال میکند و نه احساس، بلکه درحال انفعال صرف است شبیه حال خلسه، خود میگوید: «من باك ندارم آنچه را که هزاربار بر من اتفاق افتاده حکایت کنم گاهی که بنوشتن تعالیم فلسفه آغاز میکنم با اینکه خوب میدانم چه میخواهم بگویم، یکباره ذهن خود را خشکیده و نازا مییابم و بناچار ترك کار میکنم. اما وقتی دیگر، با اینکه باذهنی خالی میآمدم، ناگهان از افکاری سرشار میشدم که از بالا همانند برف و دانه بر من میبارید. پس در گرمای یکچنان ملکوت الهی، نه میدانستم کجا هستم و نه در صحبت چه یارانی، نه میفهمیدم که چه میکنم و نه میدانستم که چه میگویم؟».

روح جزئی از خداست پس عقل میتواند باکشف و شهودی عرفانی بدیدار «لوگوس» نایل آید.

خدا را نمیتوان تشبیه کرد. او مانند انسان و مانند جهان محسوس نیست. بلکه اگر بشود چنین گفت «خدا مانند خود خداست» زیرا موجود اعلی شباهت و مقایسه نمیپذیرد.^{۱۸۶} با این وصف خدا تجلی دارد و برای کسی هم که جهانرا مشاهده میکند تجلی دارد. منتهی فیلون این عقیده ارسطویی رواقی را بانظریه «وسائط» مشخص میسازد درك این وجود حقیقی یا خدا چگونه است؟ «وجود حقیقی نه فقط بوسیله گوشها ادراك نمیشود، بلکه بوسیله چشمان روح هم ممکن

۱۸۵- ویلدورانت ۹۱:۹ کنایه قانون فیلون ۱۲.

۱۸۶- فیلون، مسائل درباره ساختمان جهان: ۱۱، ۵۴.

نیست وی را از جنبه تحرکش درعالم فهمید. خدا درواقع نمیگوید: «مرا ببینید» زیرا برای مخلوق ادراک وجود خدا مطلقاً غیر ممکن است اما میگوید: «الآن ببینید که من خود او هستم»^{۱۸۷} یعنی وجود مرا ببینید»^{۱۸۸}.

در اینجا اصل اول نظام فلسفی او مطرح میشود:

خدای بزرگ مطلق کامل واجب الوجود قائم بالذات، بامخاوقی که بیشتر صور مادی هستند چگونه ارتباط مییابد؟ بنظر او برای آفرینش جهان یا شکل دادن به ماده و برای استقرار روابط بابشر، خدا «واسطه‌هائی» بکار میبرد که یونانیان آنها را «دایمون» و افلاطون «مثل» مینامید. «این موجودات» «واسطه‌ها» راممکن است مانند اشخاص تصور کرد ولی درواقع جز درروح خدا بعنوان اندیشه‌ها و قدرتها وجود ندارد»^{۱۸۹}. این قدرتها چون جمع شوند آن چیزی را تشکیل میدهند که رواقیان «لوگوس Logos» یا عقل الهی مینامیدند. او میگوید: «خدا همه چیز را ساخت» بدون تماس با آن، زیرا صحیح نبود خدای عاقل و مقدس، با چیزی نامعین مخلوط تماس حاصل نماید. برای این خلقت نیروی غیر جسمانی بکار برد که نام آن «لوگوس» است تا اینکه هر جنسی صورت مناسب خود را بپذیرد. فیلون برای ایجاد ارتباط میان خدای بزرگ و عالم محسوس، برای اتصال میان آفریدگار و آفریده‌ها معتقد بواسطه‌ای شد که گاه از آن به «عقل nous» و زمانی به «کلمه Logos» یاد میکند. این لوگوس واسطه میان قدیم و حادث و رابط لایتناهی و متناهی است. او میگوید: خداوند یکتا و یگانه است ولی با قدرتی که دارد سازنده و نیکوکار است (خیر بالذات) و عالم را از روی خیر و نیکی ساخته است ولی يك چیز سومی هم هست که میان این دو قدرت قرار دارد و آن لوگوس (کلمه) است. زیرا خداوند با «کلمه» بخشش و حکومت میکند و این کلمه پیش از هر چیز در عقل خدا بوده و در تمام اشیاء نیز تجلی یافته است». بنابراین «لوگوس-کلمه» واسطه عالم لاهوت و ناسوت و میانجی آفرینش است. گاهی خود ذات و زمانی

۱۸۷- تثنیه ۳۲: ۳۹.

۱۸۸- فیلون: اعتقاد هابیل ۱۶۷، ۱۶۸.

۱۸۹- فیلون: درباره ساختمان جهان ۴۰۱.

غیر ذات یعنی صفت است . از يك طرف با خدا یکی است زیرا بواسطه آنست که عالم نامتناهی میتواند باعالم متناهی ارتباط یابد و از طرف دیگر باماده ارتباط مییابد که آنرا به مبدأ اعلی اتصال دهد . بدین ترتیب ذات باری از هر ارتباط با عالم محسوس منزله میماند و ماده با ذات بواسطه این نیرو ربط مییابد .

اما تعریفی را که فیلون از لوگوس بدست میدهد میان فلسفه یونان و حکمت الهی نوسانی دارد . او لوگوس را همچون شخصی مجسم میکرد و گاه نشان میداد که منظور « معرفت » است . چیزی است برتر از فضیلت و علم و حتی بر نیکی و زیبایی نیز تفوق دارد همچنانکه افلاطون نیز چنین تعریفی را نفس معرفت میدانست . او اصطلاحات متعددی برای « کلمه » بکار برده است :

نخستین مولود ، نخستین پسر خدا ، نخستین فرشته ، «برزخ» میان خدا و علم ، حقیقت ، قدیمی ترین فرشتگان ، فرزند خدا از دوشیزه حکمت ، سایه خدا ، صورت الهی ، خلیفه ، واسطه خدا و خلق ، مبدأ وحی ، جلال خدا ، میانجی و شفیع ، کاهن (امام) اعظم و گاهی هم آنرا «تصور تصورات» خوانده است^{۱۹۰} .

لوگوس فیلون را با مثال خیر افلاطونی و منطق ذاتی رواقیان میتوان مقایسه کرد . در نظر او عقل الهی یا کلمه الهی مستلزم ذات او است . عقل او لازمه وجود او است . خدا کلی ترین چیزهاست و در پرتو او عقل و یا کلمه آمده و کلمه ، قانون بسیط جهانی و مثال عالی آنست . لوگوس در مفهوم نهائی ترکیب همه مفاهیم قدرت و کمال و خیر و زیبایی و عقل است و اشعه ای از پرتو وجود الهی است . خدا خیر مطلق با استفاده از لوگوس جهان را از جرم پریشان و ماده تیره ، ساخت . خدا بوسیله لوگوس بر انسان ظاهر میشود . اما ما لوگوس را چگونه درک میکنیم ؟ از راه کشف و شهودی عرفانی میتوان بدیدار «لوگوس» نایل آمد . لوگوس در انسان نیز هست و اینجا اصل دیگری از نظام فلسفی او مطرح میشود و آن استعداد معرفت انسان است . ما با استعداد ثانوی معرفتی که داریم لوگوس کلی را ، مفهوم لوگوس را باتجلی آن در خودمان درک میکنیم . نظام فلسفی او اصل

دیگری هم دارد و آن درباره جهان هستی است.

بنظر او جهان آغاز زمانی دارد اما بی فرجام و لایتناهی است. اوسخن ارسطو را که کمال خداوندی اقتضا دارد که خدا از توجه به مخلوق و کار مجرد بماند و عالم ابدی بدون آغاز نیست قبول ندارد و میگوید: «بعضی ها که شگفتی آنها نسبت به عالم بیش از شگفتی آنها نسبت بخالق آن است میگویند عالم ابدی بدون آغاز نیست و نسبتی بخدا میدهند که از حق و پرهیزگاری خالی است. زیرا او را از عملی معطل میدارند در صورتیکه سزاوار بود که در برابر قدرتش متحیر بماند و بآن بنگرند. در برابر آن چنان باشند که در برابر قدرت سازنده و پدري باشند و از حد خود در تعظیم و تمجید عالم تجاوز نکنند».

درباره موسی اعتقادی داشت که بعد در انجیل یوحنا آنرا درباره عیسی مییابیم. او میگفت: فیثاغورث، افلاطون و موسی همگی بزبان عقلی واحد سخن میگفتند اما آنچه از خوب و حقیقت در فلسفه وجود دارد از موسی سرچشمه میگیرد و موسی همان «کلمه = لوگوس» است که خداوند او را در طور سینا اجابت کرد و هم او است که از آلودگیهای ماده خلاص شد و بطبیعت خداوندی ملحق گردید.

بنابر این مفهوم لوگوس در نظر فیلون، برعکس هر اکلیت و رواقیان، نامتعین نیست. بنظر او هر چه خلق شده نسبت بخدای متعال در درجه پائین تری قرار دارد، حتی لوگوس-و شاید این مفهوم برساند که یوحنا ی قدیس تاجه حد میتواند آنرا بپذیرد. لوگوس خدا نیست اما ابدی است و واسطه آفرینش. خدا بوسیله لوگوس و قدرت و فرشتگان بر عالم تاثیر میکند و در توجیه رابطه خدا با جهان خاکی فیلون از اعتقادات یهودیان درباره فرشتگان و شیطان بهره گرفت و آنرا بامفاهیم یونانی «نفس عالم» و «تصورات واسطه» بین خدا و جهان درهم آمیخت.

پیش از او نخستین بار اریستوبوس یهودی تفسیری بر اشعار خمره نوشته و کوشیده بود که میان نظرات فلاسفه یونان و تعالیم کتاب مقدس جمع کند، ولی در میان فیلسوفان یهودی هیچیک باندازه فیلون این تلاش را بکار نبرده بودند. او از منابع مختلفی بهره گرفت و شاید یکی از منابع یهودی او «غیبگوئیهای سیبیلی

Sibyl نبیة قدیم رومی) بوده است. غیبگویان سیمیایی یونانیها و مصریهارا بترك بت پرستی و پیروی از خدای واحد دیموم، واجب الوجود ابدی میخواندند. ولی در آراء او رنگ خاصی مشاهده میشود که شاید حاکی از آگاهیهای او از عقاید مزدیسنی و تأثیر اوستا باشد. البته در آن هنگام مکتب اسکندریه معجونی از تعلیمات بودائی، یونانی و ایرانی بود. از جمله او درباره نور میگوید: آنچه به مبداء نزدیکتر شوید نور بیشتر میشود و هر چه مراحل مسلسل در نورانیت کمتر شود بهمان نسبت مراتبی از وجود بحصول میآید و این مراتب را اشراقات نامیده است. اینچنین تعبیری آیات انوار اسفهبذیه شیخ اشراق مأخوذ از اوستارا بخاطر نمی آورد؟ - او شش امشاسپند زردشتی را نقل میکرد و فرشتگان را از پیام آوران و واسطه ها می شمرد و یا لوگوس را اشعه ای از پرتو وجود الهی میدانست. ملائکه و جن واسطه های الهی مسافت میان خدا و عالم محسوس را پر میکنند و خداوند اثری بر عالم محسوس نمی گذارند مگر از طریق این واسطه ها^{۱۹۱} - شباهت این تعلیمات بهر صورت چشمگیر و جالب توجه است از طرف دیگر قسمتی از آراء افلوطین نیز با این قسمت از آراء او شباهت مییابد. او تشبیه نور را زیاد بکار میبرد که نزد افلوطین نیز شناخته شده است. او از نور واحدی سخن میگوید که از مقر الهی سرچشمه میگیرد و به همه عالم امتداد مییابد؛ چنانکه گوئی خدا خورشید جهانست و بالاخره تفکر فیلون سرانجام همچون متصوفه بنوعی اتحاد با خدا میرسد. چه بسا که افلاطین مستقیماً از فیلون متأثر نبوده و هردو از يك مصدر و یا از منابع شبیه هم برخوردار بوده اند^{۱۹۲} ولی بهر حال میتوان قبول کرد که نوافلاطونیان فلسفه یهود و بخصوص فیلون را می شناختند.

فیلون با اینکه معاصر حضرت عیسی بود چیزی درباره او نمیدانست ولی مسلک مبتنی بر «لوگوس او» در تشکیل حکمت الهی مسیحی تأثیر بسیار داشت.

۱۹۱- مقدمة التسايع الرابعة لافلوطين: ۱۸.

۱۹۲- مقدمة التسايع الرابعة لافلوطين: ۱۹ ویتکر: نوافلاطونیان چاپ دوم کبریج ۱۹۲۸ ص ۳۶.

آباء کلیسا بزهد مکاشفه‌ای و احترام گذاشتند و روش استعاره‌ای اوراد و کارهای خود زیاد بکار می‌بستند. گنوستیکها^{۱۹۳} و نوافلاطونیان، تجلی عرفانی خدا را پیروزی تمام تلاشهای بشر دانسته‌اند. بهر صورت، نتیجه تلاش فیلون درنامه‌های پولس و فصل اول انجیل یوحنا خیلی زود بچشم آمد. همچنین نزد نویسندگان آثار اولیه اناجیل از این آثار بازهم بچشم می‌خورد. از نظر فیلون یهودی و فلاسفه رواقی، عیسی می‌توانست فعل Verbum خدا باشد و بعدها این عقیده نزد ژوستین و سایر نویسندگان کلیسا رواج بسیار یافت چون فعل از ذات پدر ایجاد می‌گردد و عین ذات او است، مانند پدر ازلی است، چنانکه خواهیم دید اوریگن و کلمنت تا آن حد پیش رفتند که فلسفه یونان را غایت مسیحیت می‌پنداشتند و سرانجام فلسفه و علم چنان بخدمت دین درآمد که برای فهم وحی ضروری شناخته شد^{۱۹۴} و شاید فلاسفه باطنی مسلک اسلام نیز که ظاهر را رمزی از حقیقت میدانستند خالی از این تأثیرات نبوده‌اند.

جز فلاسفه یونان و بنی اسرائیل، ملل دیگر نیز در مورد «کلمه»

کلمه اعتقاداتی داشته‌اند که برای پرهیز از اطالة کلام اشاره نزد ملل غیر یهود مختصری بدانها میشود:

نزد سومریان اصل قدرت آفرینش کلمه است که اصطلاحاً (کلمه آسمانی) گفته میشود. خدای آفریننده، کلمه (نام مورد نظر) را بر زبان می‌آورد و آن چیز آفریده میشود^{۱۹۵}. بعقیده بابلیان روزگاری که هیچ چیز نبود اپسو Apsu یعنی اقیانوس که در آغاز پدر همه چیز بود، و تیامات Tiamat یعنی پریشانی و بی‌نظمی، آبهای خود را درهم آمیختند و موموم Moummou (بمعنی ندا) تولد یافت. این قوه ناطقه پیکر گرفت و «لوگوس» بوجود آمد که بدنبال آن زوجهای خدائی تولد یافتند^{۱۹۶}. نزد ایشان نخستین عنصر آب است و کلمه‌ای که در بابلی

۱۹۳- غنوصی‌ها طرفداران فلسفه مذهبی مخلوط از آئین یهود و مسیحیت و عرفان شرقی.

۱۹۴- ولفسون: فیلون ۱: ۱۵۶-۱۵۸. ۱۹۵- کریم: الواح سومری ۹۷.

۱۹۶- ویلدورانت ۱: ۲۵۶، مجله دانشکده ادبیات تهران ۱۰۰: ۶۷.

معنی آب میداد، کلمه‌ای است در اصل بمعنی بانگ و فریاد^{۱۹۷} و طبیعی است که آن «کلمه و لوگوس» را بخاطر آورد. اعتقاد بخدائی کلمه در مصر قدیم نیز وجود داشته است. هر چیزی بکلمه پایدار است. کلمه از خدا سرچشمه گرفته و خودِ خداست. در کتابهای مقدس ایشان آمده است که من اسرار لاهوتی کلمه را میدانم او پرورش دهنده و آفریننده هر چیز است. بعد از خدا، کلمه اقنوم اول است. مخلوق نیست و بر همه جهان هستی پادشاهی دارد^{۱۹۸}. در یونان نیز «فولو» پیش از همه بود و نان جاودانی و آسمانی است و کلمه نامیده میشد^{۱۹۹}.

مفهوم و معنای کلمه یا لوگوس بتعبیر و تأویل حکمای کلمه در تورات مسیحی در اسفار عهد عتیق نیز آمده است. در سفر تثنیه و کتاب اشعیاء، جهان بمعنی آفریده و غایت قرار گرفته و تجلی گاه قدرت آفریدگار است: «دیدگانتان را بگشائید و کسیکه اینهارا آفریده است بنگرید». در این دو کتاب به عقلی اشاره میشود که غیر قابل دریافت است و در پرتو آن هست که میتوان یهودگی پرستش بتان را یافت. اشعیای دوم گفت: «خداوند میگوید که افکار من افکار شما نیست و طریقه‌های شما طریقه‌های من نی... همچنان کلام «کلمه» من که از دهانم صادر گردد، خواهد بود. نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت، بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آنرا فرستادم کامران خواهد گردید»^{۲۰۰} در فلسفه قدیم یهود آفرینش از آثار کلمه الهی است: «و خدا گفت چنین بشود... و چنان شد»^{۲۰۱} این در آغاز سفر آفرینش است و نمونه‌های دیگر آنرا نیز در سایر موارد می‌بینیم. داود در مزامیر خود میگوید: «ای اورشلیم خداوند را تسبیح بخوان... که کلام خود را بر زمین

۱۹۷- سارتن: تاریخ علم ۱۸۲.

۱۹۸- بونوبک: اعتقاد مصریها و فکرنو: ۴۰۲ و ۴۰۴.

۲۰۰- کتاب اشعیاء نبی ۵۵: ۸، ۱۱، ۱۲.

۱۹۹- فروتینگهام: گهواره مسیح: ۱۱۲.

۲۰۱- سفر پیدایش ۱: ۳، ۶، ۹، ۱۱، ۱۴...

فرستاده است»^{۲۰۲} و در حکمت سلیمان نیز می‌یابیم: «کلمه توانا، جهید از آسمان از فراز تخت شاهی، به میان سرزمینی که مقدر بود»^{۲۰۳}... مسیحیت تمام این موارد را تطبیق با تجسّد و ظهور کلمه الهی میکند و نمونه‌ای از آن اقتباسی است که پولس از مزامیر داود دارد^{۲۰۴}. یا وقتی زکریا میگوید: «و قومهای بسیار و امتهای عظیم خواهد آمد تا یهوه صباوت را در اورشلیم بطنبند و از خداوند مسئلت نمایند»^{۲۰۵} منظور را ظهور مسیح دانند.

در کتاب «امثال سلیمان» نیز که چکیده حکمت یهودی است اشاره‌های فراوانی میتوان یافت. گاه از آن بعقل و حکمتی تعبیر میشود که مظهر امیدبخش خداوند و عالترین راهنماست.

«خداوند بحکمت خود زمین را بنیاد نهاد و به عقل خویش آسمان را استوار نمود. به علم او لجه‌ها منشق گردید و افلاک شبنم را میچکانید. ای پسر من! این چیزها از نظر تو دور نشود. حکمت کامل و تمیز را نگاهدار. پس برای جانِ تو، حیات و برای گردنت، زینت خواهد بود»^{۲۰۶}. می‌بینیم که قرابت و همبستگی شدیدی میان عقل صادر اول فلسفی و معرفت و کلمه، و حدود جهان از آن منبع (بنظر فیلون) وجود دارد.

و باز از جانب همین «حکمت» میگوید: «آیا «حکمت» ندا نمی‌کند؟... خداوند مرا مبدأ طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل. من «حکمت» از ازل برقرار بودم، از ابتدا، پیش از بودن جهان. هنگامیکه «لجه‌ها» نبودند من مولود شدم، و وقتی که چشمه‌های پر آب وجود نداشت. قبل از آنکه کوهها برپا شود، پیش از تالها، مولود گردیدم. چون زمین و صحراها را هنوز نساخته

۲۰۳- حکمت سلیمان ۱۸: ۱۴-۱۶.

۲۰۲- مزامیر ۱۴۷: ۱۲، ۱۵.

۲۰۴- رساله به عبرانیان منسوب به پولس در حدود ۷۰م. گویا نوشته شده باشد در عبارات ۷ و

۸ باب دهم عبارات ششم تا هشتم مزمو را دربر دارد.

۲۰۶- امثال سلیمان ۳: ۱۹-۲۲.

۲۰۵- زکریا ۸: ۲۲.

بود...» ۲۰۷

البته یهودیان این عقل و حکمت را «تورات» میدانند و معتقدند که جهان هستی از روی آن ساخته شده است. همچنانکه هرساختمانی ازپیش نیاز به نقشه طرح دارد «ذات قدوس متبارک نیز همینطور رفتار کرد. او برتورات نگریست و از روی آن جهانرا آفرید»^{۲۰۸}. فیلون نیز میگفت: «خداوند که تصمیم بر ایجاد یک دنیای عظیم گرفته بود، ابتدا نقشه و شکل آنرا درذهن و خاطر خود مجسم کرد، و سپس از روی آن جهانی ساخت که فقط بوسیله عقل قابل درک بود، و آنگاه عالم دیگری که بوسیله حواس خمسسه محسوس باشد بوجودآورد. که جهان اولی نمونه آن بود»^{۲۰۹} و این تعبیر تأثیر «مثل افلاطونی» را خوب می‌رساند. بهر صورت، باز امثال میگوید:

«... گوش خودرا فرا داشته کلام حکماء را بشنو... آیا امور شریعت را برای تو ننوشتیم شامل برمشورت «معرفت»؟ تا قانون کلام راستی را اعلام نمایم و تو کلام راستی را نزد فرستندگان خود پس ببری...»^{۲۱۰} قبول کنید معرفت را بیشتر از طلای خالص زیرا که حکمت از لعلها بهتر است و جمیع نفایس را بااو برابر نتوان کرد. من حکمتم و درزیرکی سکونت دارم و معرفت تدبیر را یافته‌ام... مشورت و حکمت کامل از آن من است. من فهم هستم و قوت از آن من است. بمن پادشاهان سلطنت میکنند. و داوران بعدالت فتوی میدهند...»^{۲۱۱}.

در کتاب حکمت یوشع فرزند سیراخ Ecclesiasticus, or the Wisdom of Jesus the Son of Sirach نیز بر میخوریم که لوگوس، کلمه مجسم نخستین آفریده خداست^{۲۱۲}. این کتاب گویا حدود دویست سال پیش از میلاد مسیح نوشته شده باشد و جزء کتب مجهول و ضنائم تورات Apocrypha بحساب آمده است^{۲۱۳}. این کتاب سرشار از زیبایی و حکمت است. سالها پیش از فیلون نوشته شده و در آن میان

۲۰۸- برشیتربا، ۱:۱.

۲۰۷- ایضا ۸: ۱، ۲۲-۲۶.

۲۱۰- امثال سلیمان ۲۲: ۱۷، ۲۱.

۲۰۹- فیلون: درباره آفرینش جهان، فصل ۴.

۲۱۲- حکمت یوشع بن سیراخ ۱: ۲۴-۲۱.

۲۱۱- ایضا ۸: ۱۰-۱۵.

۲۱۳- تا چندی پیش فقط نسخه یونانی این کتاب در دست بود ولی اخیراً نسخه عبری آن نیز

بدست آمده که بانسخه یونانی تفاوتی دارد.

خدا و عقل فرق است. خدا جاودان واجب الوجود است. عالم ظاهری گذراست و نمیتواند واقعی و نهائی باشد، بلکه نموداری از واقعیت نامرئی است که پایه مدرکات ماست و این نظر، «مثل افلاطونی» را بخاطرهما میآورد. اما عقل سازنده همه چیز و مظهر ابدی حقیقت الهی و نیکی مطلق است و با اراده خدا تطبیق دارد (عقل در این مبحث همان لوگوس یا کلمه است) معرفت الهی در واقع اکتساب جاودانی بودن است (در اینجا عبارت افلاطونی را بخاطر میآوریم که ارواح حق پرستان در دست خداست). عقل در این رساله خیلی عمیق تر از امثال سلیمان بررسی و توجیه شده است. در این کتاب عقل راهنمای زندگی و قانون موسی است و ایمان همان عقل حقیقی است.

گفته اند که گاهی یهود کلمه «Memra» را در این معنی بکار میبرده است، اما در واقع «ممر» جانشین نام «یهوه» است و آن نقش واسطه را ندارد.^{۲۱۴} زیرا یهودیان برای نام یهوه احترام خاصی قائل بودند و تنها در «بیت همیقداش» کاهن اعظم آنرا بزبان میآورد.^{۲۱۵} وقتی هم که حاضران در معبد این اسم را می شنیدند همگی زانو زده و سجده میکردند و میگفتند: «متبارک باد نام جلال ملوکانه اش تا ابد الابد»^{۲۱۶} و حتی معتقد بودند کسی که اسم اعظم را همانطور که نوشته گناه کبیره ای شده است^{۲۱۸}. بدین جهت می بینیم که یهود کلمه دیگری را مثل «ممر» جانشین اسم اعظم یهوه میکند. در ترجمه آرامی تورات «ترگو میم» نیز بجای نام اعظم «یهوه» کلمه «ممر» را بکار برده اند و البته این از روی تعظیم و تکریم بود که اشاره ای بنام خدا باشد و نه تصریح بنام وی. باین ترتیب «ممر» مرادف با مر خدا و اراده اوست و معادل لوگوس و منظور از آن نخواهد بود. (چنانکه بعضی تصور کرده اند)^{۲۱۹}.

۲۱۴- کلمه لوگوس در ضمیمه دیکسیونر کتاب مقدس (پیرو، وبرت، کازل) پاریس ۱۹۲۸.

۲۱۵- میشنا، سوطا ۶:۷.

۲۱۶- میشنا، یوما ۲:۶.

۲۱۷- میشنا، شتهترین ۱:۱۰.

۲۱۸- عیسی، ابوالعلاء: نظریات اسلامیین فی الکلمه، مجلة كلية الآداب جامعة فؤاد اول ۱۹۳۴ م.

رسالات پولس رسول نیز حاوی مقدار زیادی الهیات است .
 پولس و کلمه او میگفت : عیسی «حکمت خدا»^{۲۲۰} و صورت خدای نادیده
 است و نخست زاده تمام آفریدگان - پیش از هر چیز بوده
 و در وجود او همه چیز موجود است . . . و بواسطه او هر چیز آفریده شده است^{۲۲۱}
 او مسیح یهود نیست که تنها اسرائیل را از زنجیرهایش برهاند . او «کلمه یا
 لوگوس Logos» است که مرگش همه مردم را نجات میدهد .

او در زندگی با عیسی روبرو نشد ولی با این سخنان ، ابدیتی بزندگی او
 میداد که همه چیز را دربر میگرفت و پرسشی را پاسخ میداد که نهایت ضرورت را
 داشت . چرا خدائی که تجسد یافته باید تن بذلت مرگ دهد؟ - تادنیائی را که بر
 اثر گناه آدم ، تسلیم شیطان شده رهائی بخشد ! « و بالا جماع سر دیدار عظیمی
 است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح تصدیق شد و بفریشتگان مشهود
 گردید . . . »^{۲۲۲}

یکی از رسالاتی که بپولس قدیس منسوب است رساله ای است به عبرانیان
 که حدود دهسالی قبل از انجیل یوحنا نوشته شده است . هر چند «کلمه» در آن
 نیامده ولی بخوبی واضح است که نویسنده همان معنی را در ذهن داشته است .
 در آغاز مینویسد : «خدا که در زمان سلف باقسام متعدد و طریقهای مختلف بوساطت
 انبیاء به پدران ما تکلم نمود در این ایام آخر بما بوساطت پسر خود متکلم شد که
 او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالمهارا آفرید که فروغ جلالش
 و خاتم جوهرش بوده و بکلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده و چون طهارت
 گناهان را باتمام رسانید بدست راست کبریاء در اعلیٰ علیین بنشست»^{۲۲۳} .

بنابر این عیسی بخداوند متصل است و خداوند باو - و افراد دیگر برای

۲۲۱- کولیان ۱: ۱۵-۱۷ .

۲۲۰- ۱ قرن بیان ۱: ۲۴ .

۲۲۲- عبرانیان ۱: ۱-۳ .

۲۲۳- تیموتاؤس ۲: ۱۶ .

اتصال بدرگاه خداوندی جز توسل با و یا کسانیکه او فرموده، کشیشان، راهی دیگر ندارند و گذشته از آن، او بود که بزحمت موت تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا بقیض خدا برای همه ذائقه موت را بجشد^{۲۲۴} و آنانی را که از ترس مرگ تمام عمر گرفتار بندگی بودند آزاد گرداند^{۲۲۵}.

آنچه میدانیم اینست که مسلماً پولس با فرهنگ یونانی آشنائی کامل داشت. یکجا از مناندر Menander نقل قول میکند و جای دیگر به اپیمیندوس Epimenides کرتی اشاره - با وجود همه اینها همگانرا از فلسفه و مکر باطل بر حذر میدارد^{۲۲۶}. نخستین بار در انجیل چهارم یعنی انجیل یوحناست که کلمه یوحنا می بینیم بوضوح و روشنی از طبیعت الوهی عیسی بتعبیر «کلمه» یاد میشود. در این انجیل آنطور که پولس مسأله تجسم الوهیت را وضع کرده بود کلمه با شخص عیسی انطباق مییابد و مسیح از لحاظ خداشناسی بعنوان کلمه آفریدگار جهان و رهانده بشر معرفی میشود. پایه و اساس این انجیل بر مبحث کلمه است و اینچنین آغاز میشود:

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه چیز بواسطه او آفریده شد و بغیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود. و نور در تاریکی میدرخشد و تاریکی آنرا در نیافت... هر که با سم او ایمان آورد که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند. و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد بر از فیض و راستی، و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.»^{۲۲۷}

می بینیم که در این انجیل کلمه خداست و خدا کلمه، کلمه است که همه چیز بواسطه او خلق شده، سپس پیکر و تن یافته و میان انسانها در شخصیت مسیح تجلی کرده و مردم آن زمان در سرزمین یهودا او را دیده اند و لمس کرده اند، تبلیغ کرده و معجزه نشان داده و در راه باز خرید گناه آدمیان، خود را تسلیم

۲۲۴- عبرانیان ۲: ۹

۲۲۵- ایضا ۲: ۱۵

۲۲۶- کولسیان ۲: ۸

۲۲۷- انجیل یوحنا ۱: ۱-۱۴

چوبه صلیب ساخته و درد و شکنج آنرا بجان خریده است. عیسی در اینجا به شکل مفهوم افلاطونی و رواقی «کلمه» درآمده است. او باینکه مانند بشری وصف میشود در این انجیل در مقام والاتر پسر خدا و مسیح قرار میگیرد، مسیح چون قوه خالق (کلمه) ظهور مینماید. پدر آسمانی نامرئی تجلی مییابد. پدر در پیکر پسر پدیدار میشود. یوحنا همچون پولس، پیکر مسیح را شخصیتی میداند که از خدا ناشی شده و ازلی است. خدائی است بر روی زمین که نه فقط نوع بشر را نجات میدهد بلکه وجود او بخلق عالم متصل است. برای شهادت بحقایق عیسی باید او را موجودی فرودا آمده از آسمان دانست باجلالی شایسته پسر یگانه پدر! نه تنها کلام او کلام خداست، بلکه او خود بخود کلمه است. پس باید باو ایمان آورد. شناخت این پسر، شناخت همان پدر است. تعبیرات دیگری هم از عیسی مسیح در این انجیل مییابیم چون نان حیات (۶: ۳۵) نان زنده (۶: ۵۱) نور حیات و نور عالم (۸: ۱۲) در نجات (۱۰: ۹) قیامت و حیات (۱۱: ۲۵) تالوشاخه هایش (۱۵: ۵) و شهادت بر اوستی (۱۸: ۳۷) که با کتبائی مانند امثال سلیمان و حکمت سیراخ بخوبی قابل مقایسه است.

در مکاشفه یوحنا نیز کلمه خدا سوار بر اسب سپید و

خونین جامه هویدا میگردد.^{۲۲۸}

سایر رسالات

در سایر رسالات حواریون مانند پطرس و یعقوب همین معانی

منتهی بصورتی ساده تر و تائید اذهای دور از اصول اعتقادی دیده میشود. در رساله اول یوحنا می بینیم: «آنچه از ابتداء بود... درباره کلمه حیات و حیات ظاهر شد^{۲۲۹}... و هر روحی که به عیسی، مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست»^{۲۳۰}. در انجیلهای دیگر نیز صورتهای ساده تری می یابیم چنانکه متی از قول عیسی نقل میکند: «انسان نه محض نان زیست میکند بلکه بهر کلمه ای که از

۲۲۸- مکاشفه یوحنا ۱۹: ۱۳.

۲۲۹- اول یوحنا ۱: ۲۰۱.

۲۳۰- ایضا ۴: ۲.

دهان خدا صادر گردد»^{۲۳۱} و یا بنقل لوقا: «انسان بنان فقط زیست نمیکند بلکه
بهر کلمه خدا»^{۲۳۲} اما دیری نگذشت که مفهوم فلسفی کلمه وسعت و عمق بیشتری
یافت .

* * *

تحول فکری مسیحیت خوب شناخته نمیشود مگر اینکه بحث در کلمه بنحو
مستوفی ایراد گردد . آراء عرفانی و فلسفی و عقاید آباء اولیه و فلسفه تجسد
مورد بررسی قرار گیرد . پس از مرحله ثنویت فکری خدا و کلمه ، به مرحله
ثالوث الهی (پدر و پسر و روح) برسیم عمری باشد و سیری در تاریخ عقاید
دینی بکنیم . ولی این را مجالی وسیعتر از این درخور است . خصوصاً که تعمّد
دراحتراز از تطویل کلام و باشاره گونه‌ای برگزار کردن مطلب، چنانکه ناچار چنین
بودیم ، معنی و مفهوم را آنطور که باید نمیرساند و چه بسا این تلخیص‌ها و
اشاره‌ها بکوتاهی و قصور بکشد - از طرف دیگر مجال تنگ و آفتاب برب‌بام
امید که فرصتی باشد و این بحث چنانکه درخور است باتمام برسد و در پی آن
به نبوت در زمان جاهلیت و پیامبری در عرب پیش از اسلام هم برسیم . باشد که
دعای خیری بدرقه راه گردد .